

مام برداد

اعتماد

در گفت و گو با

سید علیرضا حسینی بهشتی
و احمد زید آبلای

”هیچ چیز بدتر از
این نیست که
حکومت به مردم
دروغ بگوید“



شناسنامه

بامداد؛ گاهنامه سیاسی - اجتماعی -
صنفی /

ش. مجوز: ۴۴۵ / ک / ش - ۹۳/۰۹/۰۶ /
سال دهم - شماره چهاردهم - بهار ۱۴۰۰
/ صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشگاه
علوم پزشکی مشهد / مدیر مسئول: علیرضا
صابریان / هیأت سردبیری: امیر حسین
عطاردی / دانا ملک زاده / علیرضا صابریان /
هیأت تحریریه این شماره: دانا ملک زاده /
علیرضا صابریان / محمد شکوهی / حمید رضا
قابل / عاطفه نظریه / هومن نصیری / سینا
گلچشمه / سهیل فروتن / ویراستار: مائده
رئیس الساداتی / طراح جلد و صفحه آرایی:
احمد احراری



فهرست

- کشته ----- ۳
- ما بودیم، ما نبودیم، ما اصلا مخالف بودیم ----- ۵
- نظام یکپارچه یا دموکراتیک ----- ۷
- رای تارای ----- ۱۰
- از همه با هم تا همه با من ----- ۱۳
- معرفه کتاب ----- ۱۶
- کتابخانه ای در جیب ----- ۱۹
- هوال مصور ----- ۲۰
- به یاد فیرحه ----- ۲۴



کشته

علیرضا صابریان
دانشجوی دکتری فلسفه ۹۷

نامه داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

دست همسرش را گرفت، از پله‌ها بالا رفت و سوار کشتی شد. نگاهی به چشمان مضطربش انداخت. در دل خودش هم بلوایی به پا بود ولی چیزی بروز نمیداد. نفسی کشید و با لحنی آرام به همسرش گفت: ((نگران نباش. این شهر دیگر جای ماندن نیست و ناخدای این کشتی هم بنابر حرف‌هایی که شنیده‌ام آدم مطمئنی است. در این شرایط رفتن قطعا بهتر از ماندن است.)) اینها را گفت و دست همسرش را محکم‌تر فشرد. خیال میکرد که اینگونه شاید بتواند به او قوت قلب بدهد و او را کمی آرام کند. ساعتی گذشت و کشتی اسکله را ترک کرد.

کشتی پر بود و جمعیت کثیری سوار بر آن بودند. هر کسی که در کشتی بود دلیلی در سرش داشت و رویایی در فرا سوی دریا، کم بودند آدم‌هایی که دلیل خاصی برای سوار شدن نداشته باشند یعنی بدون هیچ رویایی و فقط از روی اجبار تن به تحمل دریا داده بودند. طولی نکشید که همین رویاهای گوناگون کار دست کشتی داد. حالا که کشتی از ساحل دل‌کنده بود خیلی از نیت‌ها واضح‌تر میشد و خیلی از حرف‌ها که روی زمین سفت زده شده بود در تلاطم دریا به فراموشی سپرده شد. از همان ساعات اول اتفاقاتی در پشت پرده می افتاد ولی اولین جرقه‌ها قبل از شروع آتش اصلی در روز سوم سفر بود. مردی با سیبل‌های نه چندان پر پشت که از آدم‌های مهم کشتی هم بود، زیر آسمان آبی بالای سکویی رفت و شروع به خواندن بیانیه‌ای کرد.

تند بود و از چپ و راست بر ناخدا و گروهی از نزدیکانش می تاخت. تفاوت فکری کاملا مشهود بود. حرف‌های زیادی بین مسافران می‌چرخید و بعضی میگفتند دعوای فکریست یعنی ناخدا مقصد و مسیری در سر داشت و مخالفانش مقصد و مسیر دیگری؛ گروهی هم میگفتند تمامش سر قدرت است. هر روز اختلاف پر رنگ و پر رنگ‌تر شد تا حدی که سرانجام گروهی از مخالفین برای تقابل دست به خشونت زدند. سرانجام تلخ بود. در این میان به تعدادی از مسافری و اموالشان صدمه وارد شد و نفراتی از هر دو گروه قربانی این درگیری شدند. ناخدا جایگاهش را حفظ کرد و حتی جای پایش در

کشتی محکم‌تر شد. تعدادی از مخالفین اعدام شدند و چند نفری را هم با طناب آنقدر در دریا فرو بردند و بیرون آوردند که آخرش روی عرشه کشتی و جلوی ناخدا و تمام مسافرین فریاد می‌زدند: ((ما توبه کردیم، ما توبه کردیم. فقط در پناه ناخدا و کشتی میشویم از امواج در امان بود.)) مرد بخشی از این اتفاقات را خودش میدید و بخشی را هم از دیگران میشنید. به اضطراب چشمان همسرش نگاه میکرد، به تصمیم خود شک میکرد ولی باز آخرش میگفت این بهترین تصمیم بود. آنقدر این حرف را قاطع می‌زد که خودش هم باور میکرد و شک را به دریا میریخت. روزها در میان دریا می‌گذشت و کشتی در میان امواج هر روز با مشکلات مختلفی رو به رو میشد. یک روز کشتی دزدان دریایی میرسید و روز بعد دریا بر کشتی خشم می‌گرفت. با این وجود هنوز مسافرین تن به سختی‌های مسیر و گوش به حرف‌های ناخدا میدادند زیرا هنوز در دلشان نوری امیدی بود که بعد از روزهای ابری در میان دریا به آنها نوید آینده‌ای روشن را میداد.

اما در میان همین مسافرین و گاه خدمه همیشه بودند کسانی که با ناخدا در کلیات و جزئیات مخالف بودند ولی ناخدا دیگر در جایگاهی نبود که بتواند او را به چالش کشید و مخالفینش را گاه با زبان و گاه با مشت به حاشیه می‌راند و از هر گونه فعالیت باز میداشت و سر آخر همان چیزی شد که باید؛ دیگر از روی عرشه هیچ صدایی بلند نمیشد، جز فریادهای ناخدا

برای حرکت رو به جلو. اما در دل مسافرین خبرهای دیگری بود. روزها سرگردانی بر روی دریا و به دنبال آن کمبود آب و غذا، جو سنگین و خفقان حاکم بر کشتی بیشتر آنها را به شک انداخته بود. و امید و اطمینانشان به ناخدا تا حد زیادی رنگ باخته بود. حتی مرد با آن همه اعتمادی که به ناخدا داشت حالا تمام وجودش را شک گرفته بود. همسرش هم که تمام مسیر تا اینجا سعی کرده بود خود داری کند، دیگر نمیتوانست و دائم به شوهرش اعتراض می‌برد و از وضعیت شکایت میکرد ولی هم خودش و هم شوهرش خوب میدانستند که نباید در کشتی اعتراضی به ناخدا برد برای همین هر چه میگفتند

«اما در میان همین مسافرین و گاه خدمه همیشه بودند کسانی که با ناخدا در کلیات و جزئیات مخالف بودند ولی ناخدا دیگر در جایگاهی نبود که بتواند او را به چالش کشید و مخالفینش را گاه با زبان و گاه با مشت به حاشیه می‌راند و از هر گونه فعالیت باز میداشت و سر آخر همان چیزی شد که باید؛ دیگر از روی عرشه هیچ صدایی بلند نمیشد، جز فریادهای ناخدا برای حرکت رو به جلو»

خون میداد به سمت عرشه حرکت کردند. مسیر پر از نیروهای حفظ امنیت بود که با دقت تمام حرکات هر دویشان را رصد میکردند. روی عرشه ولی اتفاق عجیبی داشت میافتاد، ناخدا کنار چند نفر از نزدیکانش و در میان حلقه‌ی امنیتی روی عرشه راه میرفت لبخند میزد و با مسافران احوال پرسی میکرد. انگار نه انگار که اتفاقی افتاده.

زن دیگر کنترل خودش را از دست داد، دست مرد را رها کرد و با سرعت به سمت ناخدا حرکت کرد. هنوز چند قدم بیشتر پیش نیامده بود که نیروهای امنیتی او را زمین زدند و دورش را گرفتند. زن خودش فهمید که چه شده ولی باز هم تقلا میکرد و فریاد میزد: ((راهم کنید.))

ولی لحظه‌ای بعد ناخدا بالای سرش بود و با لبخند دستور داد آزادش کنند. زن بلند شد خودش را تکان داد و همسرش هم که هنوز در شوک بود، آمد و کنار او ایستاد. ناخدا عذری خواست بابت رفتار محافظین و بعد با لبخندی پدرا نه ادامه داد: ((روزهای سختی داشتیم و داریم. خودم هم اینها را میدانم ولی مسیری است که شروع کردیم و باید تمامش کنیم. حالا دخترم میشود از تو بپرسم. چه چیزی تو را انقدر ناراحت کرده؟)) به چشمان ناخدا خیره شد و با خشم گفت: ((من اعتماد کردم و آمدم. همسرم دست مرا گرفت و با هم برای ساختن رویاهایمان سوار این کشتی شدیم ولی حالا اینجا بوی خون می‌آید و هنوز قرمزی لکه‌های خون دوستانمان کاملاً از روی عرشه پاک نشده است. امروز من دیگر به موج‌های دریا، بیشتر از تو و کشتی تو اعتماد دارم.))

مرد حالا میدانست که باید چه کار کند، موقع سوار شدن او دست همسرش را محکم گرفت تا او را از تصمیم‌شان مطمئن کند و حالا هم باید همین کار را میکرد تا به او قوت قلب بدهد، پس دست او را محکم‌تر از بار اول گرفت. زن خیالش راحت شد و نفس عمیقی کشید. سپس هر دو نفر با هم به داخل آب پریدند و در میان موج‌ها گم شدند.

در گوشه‌ای بود تا کسی آن اطراف نباشد.

صبح خیلی زود بود و هنوز خیلی‌ها خواب بودند که خبر اعلام شد. قیمت آب و چند کالای مهم دیگر در کشتی افزایش یافته بود. صدای پیچ پیچ مسافران را میشد از هر گوشه‌ای شنید که با صورتی خشمگین و لحنی تند با هم حرف میزدند. روز به نصفه نرسیده بود که در رستوران کشتی جوانی قد بلند با لباس‌هایی بسیار ساده و فرسوده بالای میز رفت. بطری خالی آبی در دست داشت و با صدایی که از خشم و ترس میلرزید فریاد زد: ((حرف‌ها و وعده‌هایی که دادید چه شد!)) سپس بطری آب را در بالا برد و بلندتر ادامه داد: ((حالا حتی نمیتوانید برای من این بطری را پر کنید.))

جمعیت برای چند لحظه در شوک فرو رفت و سپس هر کسی با هر توانی که داشت با جوان همراه شد. مسافران بطری‌های آب را شکستند و با صدای بلند هر چه در دلشان بود را یک صدا فریاد میزدند. صدا آنقدر بلند بود که به اتاق ناخدا که در دور افتاده‌ترین و امن‌ترین نقطه‌ی کشتی بود هم میرسید. مسافران خشمگین در سطح کشتی پراکنده شدند و با فریادهایشان ناخدا را مسئول وضعیت موجود میدانستند. قائله تا آخر شب همان روز ادامه داشت سرانجام خدمه و نیروهای حفظ امنیت کشتی توانستند داستان را به نحوی که هیچ کس چگونگی آن را دقیق نمیداند، جمع کنند. ولی فردای آن روز میشد رد خون را در راهروها و حتی روی عرشه‌ی کشتی دید با وجود اینکه تمام خدمه همه‌ی شب داشتند این خون‌ها را پاک میکردند. آخرش هم کسی نفهمید چند نفر در این اتفاق گم شدند و هیچ کس دیگر خبری از آن جوان در کشتی نیافت. گویی که انگار مسافری هرگز با این مشخصات سوار کشتی نشده بود.

مرد و همسرش تمام آن روز را به خاطر زنگ هشدار که به صدا در آمده بود در اتاق مانده بودند ولی فردای آن روز، تازه برایشان عمق فاجعه مشخص شد. مرد از درون افسرده بود و در چهره‌ی زن میشد خشم را دید. دست هم را گرفته بودند و از میان راهروهایی که هنوز بوی

مامم داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

♦ ما بودیم، ما نبودیم، ما اسلام مخالف بودیم

دانا ملک زاده

دانشجوی داروسازی مهر ۹۵

ما بودیم

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

و تضعیف نظام جدید دانسته می شد و در جهت جلوگیری از خشونت های عده ای از ایشان موجه می نمود هضم کند، در مقابل قتل های زنجیره ای و خشن کسانی که خشونت در کار نداشتند و کار سیاست را از مسیر سیاست جستجو میکردند، در می ماند. آن دیگری که حتی می توانست حذف مخالفین عیانی که موضعی رسمی در مقابل حکومت مستقر داشتند را برای دوران تثبیت بپذیرد، از قبول حمله به عده ای دانشجوی معترض جا می خورد. چه اینکه احتمالا به یاد می آورد تحصن ها و اجتماعات دانشجویان چه نقش محوری در شکل دهی فکری و عملی همین انقلاب داشت، اما هنوز میتوانست به خود بقولانند که این رفتار ها از ناحیه عده ای خودسر بوده است و نه به دستور مقامات امین مورد انتخاب ملت، و نیز همراهی کلامی و عملی بسیاری از مقامات عالیرتبه را در محکومیت و پیگیری مسائل میدید و قدری آرام میگرفت.

با همه این تفاسیر هنوز خاطرات خوشی از دوران آغازین انقلاب و جنگ در میان عده قابل توجهی از مردم وجود داشت. عده کثیری از مردم باور داشتند که اگر اتفاقاتی رخ داده و ناکامی هایی حاصل شده، بدلیل اشخاص نا به هنجار و ناکارامدی بوده است که در مقام هایی بوده اند؛ و این مسئله در یک نظام نوپا طبیعی است. اگر خونی ریخته شده در مقابل خشونت بوده، و اگر شکنجه ای صورت گرفته در جهت انتقام از رفتار های رژیم گذشته و شرایط

جنگ بوده است. گریه های به گوشه دیوار افتاده بوده اند که صفای باطنی را بصورت مقطعی کنار گذاشته اند و نه بیشتر. باور داشتند هنوز کسانی هستند

و ایضاح شکل آن امری رایج و ارزشمند بوده است. گفتن از روش های مبارزات در رژیم گذشته، بیان نکاتی از نقطه تشخیص آنی مصلحت در چشم بستن بر جهات شرعی و اخلاقی، باورداشت ها و نظام فکری افراد و گروه ها در تصمیم گیری های حین مبارزه، در باقیمانده های مکتوب و مصور از آن دوران بسیار به چشم می خورد.

گویی آن گاه که هدفی دور از نظر، پس از طی مسیری دشوار به دست می آید؛ رهروان تازه فرصت اندیشیدن به آنچه کرده اند پیدا می کنند. در بدایت امر بنظر میرسد تغییر دیدگاه های موثرین در انقلاب پیش آمده، که بسیاری از مردم و مسئولان را در برمیگیرد؛ بواسطه افزایش سن و خروج از هیجان جوانی، تغییر سبک زندگی، آشنایی با معارف و تحولات دنیای جدید، بیرون شدن از فضایی که غایتی یگانه بعنوان تغییر رژیم داشت، و اجمالا وقوف به این مطلب که حکومت و تصمیم گیری برای دیگری به این سادگی ها هم نیست؛ باعث شد که به تدریج از جمعیت کسانی که مایل بودند خود را دخیل در انقلاب نشان دهند کاسته، و به جمعیت کسانی که خود را مخالفین ازلی یا نهایتا بی طرف هایی نسبت به امر تغییر رژیم معرفی میکنند افزوده شود، چه این ادعا صحیح باشد و چه نباشد. این تغییر در بیان باور و عملکرد، نه صرفا منحصر در تغییر رژیم که نسبت به رفتار های پس از انقلاب نیز می شود.

گویی قبول تغییر نظام فکری شخصی که اعلام موضعی دارد، بیش از هر چیز تابع آن بوده که وقایع نامبارکی که رخ میداد، هم از حیث عدد و هم از جهت شان تفاوت می کرد. شخصی که می توانست لزوم تعدادی اعدام و تصفیه را در میان صاحب منصبان رژیم معزول بپذیرد، در مقابل اعدام هم رزمانش سست می شد. آن دیگری که می توانست حذف تعدادی از مبارزان پیشین بواسطه آن چه انحراف

شکل گیری انقلاب ایران و روند های آغازین جریانی که خواهان تحول در اساس نظام حاکم بودند را، می شود در دو دهه پیش از به ثمر نشستن آن جستجو کرد. در طی این دو دهه، دسته جات و گروه های مختلف، کم یا بیش در حرکت به سمت این تحول، که ابعاد مختلف زندگی مردمان آن نسل و پس از آن را در بر میگرفت شرکت داشتند. گاه می شد که مبارزان سرسخت نیز نا امید شده، و بقای رژیم سابق را قطعی می دیدند و احيانا سعی در مصالحه با آن یا مسامحه در مبارزه با آن می کردند. برآیند این سال ها، صورت بندی تعداد کثیری از گروه ها، احزاب، سازمان ها، اشخاص و نظایر آن بود، که در صبح پیروزی، خود را یگانه مالک یا حداقل سهمیه در نظام تازه تاسیس و پیروزی بدست آمده می دیدند.

در یکی دو ساله نخست پس از پیروزی انقلاب، هنوز عده زیادی بودند که میخواستند خود را عامل پیروزی نهضت و علت تسلیم رژیم معرفی کنند، خواه آنکه بواسطه این عاملیت سهمی بطلبند یا نه. سیر حوادث در آن یکی دو سال اول، در نزد عموم مردم مطلوب یا مقبول به نظر می رسید؛ چه این مطلوبیت ناشی از نا آگاهی نسبت به وقایع بوده باشد و چه آنکه ناشی از نگرش متفاوت با سالیان بعد از فروختن تب انقلابی باشد. در جریان حوادث اغلب، صداهای بلند تر بعنوان صدای غالب شناخته میشود؛ خواه آن صدا از اکثریت باشد یا نباشد.

شاید بتوان گفت هر چه بود، حداقل در یک دهه اول آغاز حکومت جمهوری اسلامی؛ تعداد افراد و گروه هایی که خواهان تصرف مالکیت و مسئولیت انقلاب، یا ابراز نقش خود در آن بودند، بیش از کسانی بود که از آن برائت میجستند. بنا بر آرشو های مکتوب و غیر مکتوب، فیلم ها و سریال های آن دوران، یا مصاحبه های باقیمانده از آن زمان؛ تفاخر به حضور انقلابی بعضا خشن در طول مبارزات و بیان رشادت ها

«، سیر حوادث در آن یک دهه دو سال اول، در نزد عموم مردم مطلوب یا مقبول به نظر می رسید؛ چه این مطلوبیت ناشی از نا آگاهی نسبت به وقایع بوده باشد و چه آنکه ناشی از نگرش متفاوت با سالیان بعد از فروختن تب انقلابی باشد. در جریان حوادث اغلب، صداهای بلند تر بعنوان صدای غالب شناخته میشود؛ خواه آن صدا از اکثریت باشد یا نباشد. «،

«گویی آن گاه که هدف دور از نظر، پس از طے مسیری دشوار به دست می آید؛ و هرآن تازه فرصت اندیشیدن به آنچه کرده اند پیدا می کنند.»

افتخار معاصر است، حتی در نسبت مردم با شرکت در انتخابات و رای آن ها رخ می نماید.

بی اعتمادی عمومی در جهات مختلف رشد کرده و با روندهای فعلی هنوز هم می کند. مردمی که می بینند مستضعف باشی یا متوسط، فرقی نمیکنند؛ وقتی که ندای مخالفت سر دهی سرکوب میشوی، دیگر اشتیاقی به مداخله های سوری در امر سیاست ندارند. فقدان اعتمادی که با تکرار مکرر رفتار های پیشین هر روز بیشتر میشود و با سیاست های دوگانه و مزورانه مهر تایید می گیرد. ستمکاری و دروغگویی هلاکت دین و دنیاست و رسوا کننده عیوب در نزد بدخواهان است. ساختار های امروزی قدرت نمایندگی قشر عظیمی از مردم را در نهاد های تصمیم گیر ناممکن ساخته است. قوانین بازتاب اراده های عمومی نیست و مطابق با تغییرات رفتاری جامعه پیش نمی روند. تلاش ها برای مهاجرت بیش از پیش شده و اهمیت امر سیاسی برای عموم، از جهت امکان اندک اثرگذاری آنهم با هزینه گزاف، نازل گشته است، چیزی که شاید مطلوب دست اندر کاران قدرت بوده باشد؛ اما آتیه روشنی را برای کشورترسیم نمی کند.

بیست و نهم بهمن ماه یکهزار و سیصد و نود و نه

به قبول مسئولیتی در وقوع انقلاب و پس از آن نداشتند افزود.

در طول این سال ها بعضا سیاست پیشگان دون مایه ای در دستگاه ها قرار گرفتند که از خود چیزی نداشتند و هر چه بود از صدقه و هدیه مردم بود. سیاست ورزی کنار نشست و سیاست پیشگی بر صدر قرار گرفت. نگاه به کرسی های حاکمیتی بعنوان محل کار و خدمت و جهاد و شهادت به سمتی رفت؛ که گویی حضور در حاکمیت هم معناست با نشستن بر سر سفره ای از عسل که هر کس به فراخور ابعاد ظرفش می تواند از آن بردارد و تعیین حدود ظرف با خط کش چاپلوسی و بله قربان گویی است. سیلی به مردم معذوریت نمی آورد، دروغگویی وجه نقد معامله قدرت است؛ اگر پایی برای استفاده از نسبه در ستکاری و تالشگری بیفتد و راه بر حضور هر کنشگر مصلحی بسته نباشد.

انقلابی که فردای پیروزی مالکان و مسئولان متعدد داشت، رفته رفته می رود تا بی مالک شود و موثرترین افراد در آن، نقش خود را در تلاش های پیش از حصول آن نپذیرند تا در شکست ها و زشتکاری های پس از آن شریک نباشند. دروغگویی های کلان، اختلاس های افراد مورد تایید نظام و سبک زندگی مدعیان ساده زیستی از یکطرف، و نحوه برخورد با مخالفین، ازدیاد خون ها و خشونت ها از طرفی دیگر سبب شده است؛ تا بی اعتمادی گسترده نه تنها انکار نسبت به گذشته را پدید آورد، بلکه میل به قبول مسئولیت در نظام تصمیم گیری را در میان صاحبان فکر و اندیشه از میان ببرد و چنانکه می بینیم؛ هربار اشخاصی ناکارآمدتر و سیاست ناموخته تر کار نیازموده تر در راس امور قرار می گیرند. بی اعتمادی گسترده ای که برآیند رسوا شدن دروغ های متعدد و عیان شدن بعضی از نقاط پنهان تاریخ نه چندان پر

که می توانند کاری بکنند، و نیز باور داشتند اهدافی اصیل در انقلاب وجود داشته، که دوری از آن ها موجب سرخوردگی شده است. لذا کوشیدند تا با رجوع به اشخاصی که در سال های آغازین انقلاب عملکرد بهتری داشتند و در وقایع و شرایط پس از آن کمتر دخیل بودند؛ فضای بهتری ایجاد کنند، اما سرخورده شدند.

بخش کثیری از بازماندگان تفکری که میکوشید با بازیابی ارزش های انقلابی گم شده در قامت نخست وزیر دوران سخت و طاقت فرسای جنگ، دوباره به سمت آرمان های خود برود؛ در کنار نسل جوانی قرار گرفت که از جنگ با همه دنیا، از دروغ، ریاکاری، فساد و خفقان به تنگ آمده بود و میخواست در کشورش بماند اما آن طوری که نمیخواهد زندگی نکند. قوانین و نهادها شده ای که امکانی برای بازسازی داشت را در قانون اساسی میافت و کسانی را میدید، که تعلق خاطرشان به خواسته های ملت بیش از تعلقشان به تصمیم گیری برای ملت است. ضمن آنکه تجربه و ذخیره ای به نام اصلاحات وجود داشت که هنوز ناچار به همدستی با اشخاص غیر متعهد نشده بود و اعتباری در میان مردم برایش باقی مانده بود. وقایع پس از آن کوشش بد ثمر گزاره هایی را نزد کنشگران سیاسی برجسته ساخت. از جمله آنها این که زندان رفتن در جمهوری اسلامی قبیح نیست، حاکمیت قانون بی اعتبار شده است، قاضی و متهم هر دو یکی هستند. حجم عظیم زندانیان سیاسی، احکام طولانی مدت برای کسانی که بعضا در راه مبارزات انقلابی چیزی را فرونگذاشتند، و نیز کنار گذاشتن شخصیت هایی که سال های سال از هیچ تلاشی برای مردم و جمهوری اسلامی دریغ نکردند؛ بر عده کسانی که دیگر میلی



ما بیدار

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

مصاحبه با دکتر احمد زید آبادی
محمد شکوهی
دانشجوی دروسازی مهر ۹۵

♦ نظام یکپارچه یا دموکراتیک

۱- آیا اعتماد به نظام سیاسی را، با توجه به رویکردهایی که در سالهای گذشته اتفاق افتاده است، قابل بازگشت میدانید؟

زمانی که اعتماد به چیزی از دست می رود بازسازی و تجدید آن بی نهایت مشکل است اما غیرممکن هم نیست. رفتارهایی که موجب بی اعتمادی شده است نقطه مقابل رفتارهایی که موجب بی اعتمادی شده است، می تواند اعتماد را برگرداند. درواقع مشروط بر این است کسی که می خواهد اعتماد را برگرداند با صراحت و بدون هرگونه پرده پوشی و به طور روشن به سیاست های غلط اعتراف کند و سعی کند عملی در جهت تصحیح آنها بردارد. اگر این اتفاق بیفتد امکان پذیر است اما شرط گفته شده شرط سختی است ولی غیرممکن نیست.

۲- اصلاح طلبان با ائتلاف بدون پشتوانه و غیر دقتی ک در انتخابات داشتند، بخش عظیمی از بدنه اجتماعی خود را از دست دادند، آیا میتوان بازگشت آنان به قدرت را با حمایت دوباره مردم ممکن دانست؟! برنامه ای برای جلب اعتماد مردم در میانشان هست؟

اصلاح طلبان به دلیل انتخاب های غلط گذشته اعتماد عمومی را از دست داده و این اعاده اعتماد به راحتی ممکن نیست و زمان می طلبد و راه آن هم نه مشارکت در قدرت سیاسی بلکه فاصله گرفتن از آن است. اساسا ایرانی ها به نهاد دولت و حکومت همواره بدبین بوده اند. وقتی مشکلات اجتماعی هم زیاد شده این اعتماد ضعیف تر شده و تا اندازه زیادی از بین رفته است بنابراین در یک دولت یا حکومت مورد بی اعتمادی با نشستن در یک جایگاه ناکارآمد که مسئولیت دارد اما اختیار کافی برای تغییر ندارد اوضاع را پیچیده تر و بدتر هم می کند و فعلا هم اصلاح طلبان از شانس برای گرفتن نهاد ریاست جمهوری برخوردار نیستند. از این جهت باید به خود وقت بدهند و سعی کنند در متن جامعه با یک نگاه نقادانه و اصولی به تدریج برای خود اعاده حیثیت کنند. البته شرایط ایران شرایط تلاطمی است ولی در هر صورت حضور آنها در قدرت اولاً امکان پذیر نیست ثانیاً اگر هم امکان پذیر باشد وضع را برای اصلاح طلبان بدتر می کند و مشکلات عمده تری می آفریند و در حال حاضر هم برنامه خاصی ندارند و هم چنان می کوشند فضایی آماده بشود که دوباره در انتخابات فعال بشوند و بتوانند کرسی ریاست جمهوری را به دست بگیرند بدون اینکه به سوالات خیلی جدی در این زمینه پاسخ بدهند که به فرض اگر هم این جایگاه را بدست بیاورند چگونه می خواهند از این وضعیت خطیر و با وجود رقبای قدرتمند داخلی عبور کنند. معمولاً هم پاسخی برای این سوال ندارند و خودشان در موقعیت این پرسش های سخت قرار نمی دهند و آن را به مسائل جزئی و کوتاه مدت و بی اهمیت تقلیل می دهند که یکی از مشکلات اساسی شان همین است.

۳- آیا گزینه نظامی، احتمال تداوم در قدرت را ندارد؟! و اگر این اعتماد به گزینه نظامی، منجر به مادام العمر شدن ابعاد نیمه انتخابی قدرت بشود، چه باید کرد؟

این بحث گزینه نظامی مقداری از جایگاه خودش خارج شده است و در واقع نوعی تبلیغات سیاسی مساله را غامض کرده است. بحث بر این است که از نظامیان حاضر کسی نمی تواند مستقیم کاندید بشود، یا باید استعفا بدهد از جایگاه حال حاضرش یا فردی است که در گذشته از سرداران سپاه بوده و در حال حاضر مشغول به کار دیگری است و این مسبوق به سابقه هم میباشد، مانند آقایان محسن رضایی و شمعانی و قالیباف که در انتخابات های گذشته شرکت کرده و رای نیاورده اند که خب یا یکی از همین افراد باید بیاید یا کسی باید استعفا بدهد که کاندید بشود و خب این افراد دیگر نظامی تلقی نمیشوند و در واقع شخصی غیر نظامی است که سابقه نظامی دارد.

حال اصلاح طلبان این مساله را خیلی تند و پررنگ کرده اند که دوباره زمینه ای برای برانگیختن افکار عمومی و حضور خودشان و رای آوردن ایجاد کنند. اما این اتفاقی که در حال افتادن است چیز مهمی نیست ولی تقریباً با قدرتی که سپاه در همه زمینه ها پیدا کرده، در حال حاضر هم تصمیم گیرنده اصلی است. بعضی تصورشان این است که اگر رئیس جمهور از سپاه باشد کارشکنی عمده ای در کار ریاست جمهوری اتفاق نمی افتد و شاید رئیس جمهور بتواند از این شرایط تعلیق خارج بشود و تصمیماتی بگیرد. به هر حال جمهوری اسلامی با این

ماهم داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

«اصلاح طلبان به دلیل انتخاب های غلط گذشته اعتماد عمومی را از دست داده و این اعاده اعتماد به راحتی ممکن نیست و زمان می طلبد و راه آن هم نه مشارکت در قدرت سیاسی بلکه فاصله گرفتن از آن است.»

تعریفی که از خود کرده است، این ساز و کار انتخابات که تقریباً سوری و ظاهری هم هست را هیچ وقت ترک نمی کند و یک نظامی که سرکار بیاید چه بسا دوره بعدی برکنار بشود، چون هر کسی که به ریاست جمهوری میرسد اعتبارش را بعد از یک یا دو دوره از دست میدهد و افراد دیگری جایگزینش می شوند؛ بنابراین این موضوع تا حد زیادی بحث تبلیغاتی است و جدی نیست، چون ریاست جمهوری منشا قدرت نیست و جایی است که بیشتر باید پاسخگو بود و مشکل حل کرد و با چالشها روبرو شد و این خود باعث می شود افرادی که وارد می شوند نگاهشان را تعدیل کنند و اتفاقات را واقعه گرایانه تر ببینند و آنگونه هم نیست که یک جمهوری بوده و با آمدن یک نظامی سابق تماماً بهم بخورد و تغییری در توازن قوا ایجاد بشود، چون پاستور بر قدرت هیچ نیروی نمی افزاید بلکه آن را تحلیل میدهد و تمام کسانی که آنجا نشستند با دست خالی و بدون قدرت و اعتباری آنجا را ترک کردند.

۴- اصلاح طلبان بواسطه کارآمد نبودن ملموس دولت، اختلاف معنادار تبلیغات و دستاوردها، و تبلیغات متعدد صورت گرفته، بیش از هر زمان دیگری در انزوا به سر می برند، از طرفی نظام بین الملل هم بخش عمده ای از تبلیغات مخالفان مذاکره را در زمینه بی پشتوانه بودن مذاکره با خارجی ها صحیح نموده است. امروز نه نظام سیاسی داخلی و نه خارجی، اعتباری نزد مردم ندارد و بسیاری از ایشان از امر سیاسی دلزده شده اند. در جامعه ای که اشتیاقی برای دموکراسی نیست، و نیز برای کلیت سیاست حاکم شأنی قائل نیست؛ آیا امیدی به آینده بهتر هست؟

افکار عمومی مردم
یکنواخت نیست و

«به هر حال با شیوه کشورداری فعلی استفاده از نیروهای که الان می شناسیم مشکلات اقتصادی حل نمیشود ولی نگران نباشید، دوباره همین که تحرکات جدیدی ایجاد بشود مردم هم از لاک خود بیرون می آیند و مطالبات خود را مطرح می کنند. الان هم مطالباتشان اقتصادی معیشتی است اما این مطالبات جز از طریق یکسری اصلاحات فرهنگی و اصلاحات سیاسی چه در حوزه داخل چه در حوزه خارج قابل برآورده شدن نیست.»

مامجداد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد



نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

های مورد وثوق مردم، توسط دستگاه حاکمه یا در دستگاه حاکمه تخریب شده اند.

ایران در معرض تغییرات بسیار بزرگ و تلاطم های فوق العاده است و اساسا ما با یک وضعیت ساده روبرو نیستیم و تقریبا در همه عرصه ها دچار معضل یا شبه بحران و در بعضی حوزه ها بحران هستیم. وقتی این ها بهم می پیوندند میتواند طوفان های سهمگین سیاسی اجتماعی ایجاد کند. به هر حال هر کسی در دوره جدید در پاستور بنشیند اگر اختیارات لازم را برای بهبود رابطه با مجموعه جهان، بخصوص برای رفع تنش با آمریکا و اتحادیه اروپا نداشته باشد و برنامه مشخصی را برای نوعی همگرایی با کشورهای منطقه دنبال نکند و در عین حال در پی باز کردن فضای فرهنگی اجتماعی جامعه نباشد اساسا و مطلقا نمی تواند مشکلات اقتصاد را حل کند و تنش های حاصل از این ناکارآمدی میتواند جامعه ایران را برای سال ها دستخوش بی ثباتی و ناامنی و مصائب بسیار بزرگ دیگری کند که دوست ندارم راجع به آنها در حال حاضر صحبت کنم.

بهر حال شرایط خطیری است و دوراهی روشنی است که یا باید اتفاق خیلی بزرگی در جهت عادی شدن کشور بیفتد یا با یک نوع بحران نظم و بحران تامین امنیت داخلی روبرو بشویم. در این جهت تصور من این است که اصلاح طلبان اگر در جایگاه ریاست جمهوری بنشینند این قدرت و اختیارات لازم برای تصمیمات مهم را ندارند و این احتمال روبرو شدن با بی ثباتی را خیلی بیشتر می کند اما اگر یکی از خود اصولگرایان چه نظامی چه غیر نظامی در پاستور باشد حداقل از این اختیارات برخوردار است که بتواند تصمیماتی بگیرد و برای تصمیم گرفتن هم با تعارضاتی روبرو خواهند شد که بعد حلش خواهند کرد، اما ناچار به این کار هستند و اگر نکنند با یک وضعیت فوق العاده کابوس وار مواجه می شوند و بنابراین من تصورم این است که یکی از کم هزینه ترین راه ها برای تحول در ایران حضور یکی از همین افراد در پاستور با داشتن اختیارات برای تصمیمات خیلی اساسی در حوزه داخلی و خارجی است و بدون این نه مشکلی حل می شود و نه بحران ها قابل پشت سر گذاشته شدن هستند. اوضاع را خیلی عادی نبینید ایران دیگر نیاز به تصمیمات فوق العاده دردناک دارد و این تصمیمات را خود اصولگرایان باید بگیرند و نه دیگران. به نظر من یکی از شانس ها این است که این تصمیمات را با همه مخاطراتی که برایشان دارد و ممکن است درگیری داخلی بین خودشان ایجاد کند بگیرند.

بستگی به شرایط دارد و بالا و پایین دارد و دچار فراز و نشیب می شود، دوره های اشتیاق سیاسی، دوره های دلزدگی سیاسی و دوره های انزوای سیاسی وجود دارد و الان به دلیل حجم مشکلات، مردم بدبین شده اند، اما ببینید بحث ایران این است که به دلیل شرایط خاص شکل گرفته مشکل اقتصادی را بدون حل کردن مشکل سیاسی نمیتوان حل کرد و این اساس ماجراست و همه مشکلات و بلایایی که سر اقتصاد ایران آمده است دلایل سیاسی دارد. کشوری با مختصات ایران جز با مشارکت نخبگان سیاسی در قدرت مشکلاتش حل نمی شود و هیچ نیرویی نمیتواند به قدرت برسد و با بی توجه به روشنفکران و نیروهای زبده و نخبه بخواهد اقتصاد را با چند آدم حاشیه ای و بی سواد و بی تخصص حل کند و هر کسی بخواهد آنجا برود ناچار باید متخصصین معروف را به خدمت بگیرد و این هم مستلزم یک سلسله تعدیل سیاسی است و اینکه کسی فکر کند در جامعه ای با مختصات ایران میتواند بدون توجه به مساله حقوق بشر و دموکراسی و حل مسائل فرهنگی- سیاسی، مشکلات اقتصادی را حل کند، توهمی بیش نیست. و هر کسی با این نیت در آن جایگاه قرار بگیرد به زودی سرش به سنگ می خورد و متوجه می شود این امکان پذیر نیست. به هر حال با شیوه کشورداری فعلی استفاده از نیروهایی که الان می شناسیم مشکلات اقتصادی حل نمی شود ولی نگران نباشید، دوباره همین که تحرکات جدیدی ایجاد بشود مردم هم از لاک خود بیرون می آیند و مطالبات خود را مطرح می کنند. الان هم مطالباتشان اقتصادی معیشتی است اما این مطالبات جز از طریق یکسری اصلاحات فرهنگی و اصلاحات سیاسی چه در حوزه داخل چه در حوزه خارج قابل برآورده شدن نیست.

۵- امروز بخشی از مردم قائل به این هستند که هر کسی به هر شکلی میخواهد در قدرت باشد، شرایط اقتصادی مطلوب بیاورد و آزادی و دموکراسی نمیخواهیم. این بنظر، ناشی از اعتماد از دست رفته ای است که نسبت به همه بازیگران سیاسی چهل سال گذشته پیدا کرده اند و به هیچ منجی ای هم باوری ندارند. این فضا ممکن است با بهبود معیشت دوباره تغییر کند اما آن گروهی که دوباره اعتماد مردم را برای دنبال کردن این هدف ها جلب خواهد کرد بنظر شما کیست؟

خصوصا که در ایران پس از انقلاب، بخش عمده گروه

«، فیه الواقع تازمانه که یک مجموعه حدقله که حته انتخاب خود آنها نیز تابع نظر مردم نیست در جایگاه تایید صلاحیت نامزدهای انتخابات باشد، نه در نظرونه در عمل نمیشود ادعای مردم سالاری یا دموکراسی کرد.»

چنین داستانی داریم، لبخندی همراه با نگاه عاقل اندر سفیه تحویل ما میدهد.

عرف مردم سالاری حکم می کند در کشوری که ادعای آن را دارد (اگر کشوری ادعای آن را ندارد بحث دیگر نیست) نامزدهای انتخابات در آن، مجموعه ای از تمام نگرشهای موجود در جامعه باشند، نه صرفا بخشی از آن. فی الواقع تا زمانی که یک مجموعه ی حدقلی که حتی انتخاب خود آنها نیز تابع نظر مردم نیست در جایگاه تایید صلاحیت نامزدهای انتخابات باشد، نه در نظر و نه در عمل نمی شود ادعای مردم سالاری یا دموکراسی کرد.

ایرادی که بعضی افراد نزدیک به جریان فکری حاکمیت در اینجا وارد می کنند احتمالا این است که در همه ی جای دنیا چنین شورایی وجود دارد ولی در جواب می شود به چند نکته اشاره کرد:

۱- به فرض چنین شورایی هست ولی نحوه ی انتخاب اکثر افراد عضو در این شورا به چه صورت است؟ آیا تابع نظر مردم است یا یک شخص؟ جواب هر چه باشد قطعاً مخالف ایران است.

۲- آیا آن افراد برای تایید صلاحیت نامزدها دارای شاخصه ای خاصی هستند؟ یا میتوانند صرفا بر اساس سلیقه ی شخصی، کسی را رد یا تایید کنند؟ و حتی بعد از اینکار، علت رد صلاحیت را هم بیان نکنند؟

۳- در چند کشور از همان کشورهایی که مثال می زنند بعد از رد صلاحیت یک نفر (اگر رد کنند) نیروهای سیاسی یا مردم آن نسبت به این رد صلاحیت واکنش نشان می دهند؟ اصلا در آنجا چند درصد داوطلبان رد صلاحیت می شوند؟

چون بحث در مورد انتخابات آمریکا بود خوب است همین موارد را در مورد آمریکا بررسی کنیم. درباره ی موارد یک و دو می توان گفت در آمریکا هیچ نهادی مانند شورای نگهبان برای تایید و یا رد صلاحیت افراد وجود ندارد و افراد به صرف داشتن یک سری ویژگیهای کاملاً مشخص که در قانون ذکر شده توانایی نامزد شدن در انتخابات را دارند. تا حدی که می بینیم گاهی حتی افراد خارج از حوضه ی سیاست توانایی شرکت در انتخابات را دارند.

در تاریخ ۳ نوامبر ۲۰۲۰ یا به عبارتی ۱۳ آبان ۹۹، انتخابات پنجاه و نهمین دوره ی ریاست جمهوری آمریکا برگزار شد. انتخاباتی که فارغ از مردم خود آمریکا، چشمان میلیون ها ایرانی در سالروز مبارزه با استکبار جهانی و تسخیر سفارت آمریکا به آن و نتیجه اش بود. این انتخابات به اذعان بسیاری از صاحب نظران جنجالی ترین انتخابات آمریکا تا کنون بوده ولی فرای جنجال های پیش آمده در این میان دو سوال مهم مطرح می شود:

۱- چرا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تا این حد از طرف توده ی مردم ایران پیگیری می شد؟ در حالی که هشت ماه قبل از آن و در مورد انتخابات مجلس شورای اسلامی، حتی در میان افراد سیاسی و نخبگان رغبتی برای بحث در مورد آن نبود و در میان مردم نیز هیچ اهمیتی نداشت؟

۲- چرا در حالی که آمریکا جنجالی ترین انتخاباتش را پشت سر گذاشت، برخلاف پیشبینی برخی از تحلیلگران با وجود شکل گرفتن سطوحی از هرج و مرج ولی این آشوب ها گسترش چندانی پیدا نکرد و حتی پس از تسخیر ساختمان کنگره به دست معترضان به سرعت پایان یافت؟ درست خلاف ایران که اتفاقات بعد از انتخابات ۸۸ منجر به بحرانی طولانی مدت شد که هنوز بعد از ۱۱ سال سایه ی آن بر سر جامعه و فضای سیاسی کشور است؟

برای یافتن دو سوال بالا در این یادداشت سعی میکنیم نگاهی اجمالی به فرآیند هر دو انتخابات آمریکا و ایران بیندازیم و سعی کنیم مقایسه ای بین این دو داشته باشیم. برای اینکار انتخابات رو به دو بازهی زمانی قبل و بعد از آن تقسیم میکنیم تا مسیری مشخصتر داشته باشیم.

● قبل از انتخابات:

در بازه ی زمانی قبل از انتخابات سه موضوع به طور مشخص حائز اهمیت است. اول تایید صلاحیت، دوم احزاب و کارکردشان، سوم تبلیغات. با اینکه این موضوعات از هم جدا نمیباشند، سعی میکنیم یک به یک ولی بدون جداسازی کامل آنها از هم به سراغشان برویم.

● تایید صلاحیت:

به جرأت میتوان گفت بحث تایید صلاحیت در ایران همیشه از خود انتخابات داغ تر بوده. اینکه چه کسانی میتوانند از زیر تیغ تیز نظارت استصوابی عبور کنند و به مرحله ی سنجیده شدن با رای مردم برسند. و احتمالا اگر به یک نفر آدم نا آشنا به فضای سیاسی ایران بگوییم ما در کشوری که در پسوند جمهوری دارد، هر انتخابات یک

مامم داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

۱- احزاب در ایران به شدت ضعیف و فاقد هر گونه اثر گذاری در سپهر سیاست گذاری جامعه هستند. این ضعف دلایل مختلفی دارد ولی به قطع مهم ترین آن محدود کردن فعالیت احزاب مخالف جریان اصلی قدرت و نگاه امنیتی به آنهاست. و گاه این نگاه امنیتی تا حدی پیش رفته که به لغو مجوز یک حزب و یا رد تقریباً تمام کاندیدای احزاب مخالف در انتخابات ختم شده است.

۲- در ایران به همان دلیل نگاه امنیتی به احزاب و همچنین ایجاد محدودیت های جدی در زمینه آزادی بیان، احزاب موجود هرگز نتوانسته اند نماینده تمام گرایش های سیاسی موجود در جامعه باشند و طیف گسترده ای از تفکرات سیاسی فاقد هر گونه نماینده رسمی در سیاست می باشند.

۳- فارغ از نگاه امنیتی همانطور که گفتیم رد صلاحیت هایی که در قالب نظارت استصوابی و با نگاه سیاسی اتفاق می افتد، باعث شده است که احزاب موجود مخالف جریان اصلی قدرت، عاجز از طراحی یک برنامه منسجم برای انتخابات باشند و به دنبال آن نمی توانند به اندازه ای که باید در ساختار سیاسی کشور حضور داشته باشند.

۴- یکی دیگر از مشکلات مهم این است که برخلاف آمریکا، احزاب و جریان های شکل گرفته از آنها، در درون خودشان فاقد روندهای دموکراتیک هستند و همین امر باعث میشود که موضع و تصمیم اخذ شده

در راس حزب یا جریان برخلاف نظر بدنه ای آن باشد و این اتفاقا باعث بی اعتمادی به احزاب می شود که این خود تبعات سنگینی به دنبال دارد. همان طور که ذکر شد، دیدیم که برخلاف آمریکا، احزاب در ایران بیشتر از این که ساختارهایی موثر در

سیاست باشند، بیشتر اسم هایی هستند بی هویت که تاثیر بسیار کمی در سیاست دارند و سیاست بیشتر از آن که در دست احزاب باشد، هنوز مانند قرون گذشته از مسیرهای نامشخص و در قالب ائتلاف های شکل گرفته در حلقه های محدود قدرت پیش برده می شود که خود این امر معنای انتخابات و انتخاب توسط مردم را زیر سوال می برد.

درباره ی مورد سوم هم، بررسی وقایع و اتفاقات پیش آمده در طول تاریخ انتخاباتی آمریکا به راحتی نشان می دهد که تقریباً هیچگاه با مشکلی که ما در هر انتخابات با آن روبه رو بوده ایم، هستیم و خواهیم بود، مواجهه نبوده است.

● احزاب:

احزاب یکی از اصلی ترین پایه های دموکراسی هستند و می شود گفت در نبود احزاب، دموکراسی هم شکل نخواهد گرفت. حزب یک امر مدرن است و حزب در قالب نزدیک به معنی امروزی آن، اول از همه در آمریکا به وجود آمد. فارغ از بحث چگونگی تشکیل اولیه احزاب، در حال حاضر هر حزب نماینده ی بخشی و گروهی از مردم با نظرات و گرایش های نزدیک تر به هم است. وظیفه ی اصلی حزب سازماندهی کردن این نیروهای هم فکر برای حضور در قدرت به صورت دموکراتیک است تا شاید بتوانند از این مسیر، به بخشی از خواسته های خود جامعه عمل ببوشانند.

اگر بخواهیم نظام سیاسی آمریکا را از نظر حزبی بررسی کنیم؛ نظامی دو حزبی است، شامل حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه.

ساختار سیاسی آمریکا به نوعی است که تعداد انتخابات هایی که در آن برگزار می شود بسیار زیاد است و تقریباً در تمام آنها می شود رد پای هر دو حزب را مشاهده کرد و در مورد انتخابات ریاست جمهوری این حضور به حد اکثر خود میرسد.

یکی از مهمترین جلوه های حزب در آمریکا انتخابات درون حزبی است، جایی که هر نامزد تلاش می کند نماینده ی حزبش در انتخابات ریاست جمهوری باشد و بتواند از حمایت تمام حزب، برای پیروزی در انتخابات استفاده کند. همین اتفاق باعث می شود که در ساختار حزبی آمریکا با وجود اختلافات درونی حزبی نماینده ی هر حزب مورد حمایت تمام حزب باشد.

داستان احزاب در ایران به شکل دیگریست و در ایران سعی بر آن بود که بعد از انقلاب ۵۷ کشور دارای چندین حزب باشد که نمایندگی تمام اقشار موجود در جامعه را بر عهده بگیرند ولی امروز داستان کاملاً متفاوتی را شاهد هستیم. یعنی امروزه ما در ایران شاهد احزابی نه چندان قدرتمند هستیم که معمولاً در چارچوب دو جریان اصلی اصلاحات و اصولگرایی تعریف می شوند.

با وجود تعدد احزاب در ساختار سیاسی امروز ایران باز هم سه مشکل عمده مانع از آن شده است که ساختار حزبی تاثیرات مثبت خود را در بسط دادن دموکراسی و افزایش مشارکت مردم در سیاست داشته باشد:

ماهم داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

«سیاست بیشتر از آن که درست احزاب باشد، هنوز مانند قرون گذشته از مسیرهای نامشخص و در قالب ائتلاف های شکل گرفته در حلقه های محدود قدرت پیش برده میشود که خود این امر معنای انتخابات و انتخاب توسط مردم را زیر سوال میبرد...»

● تبلیغات:

فرآیند تبلیغات در تمام دنیا مهم‌ترین مرحله‌ی انتخابات بوده و حتی در ایران نیز بعد از مرحله‌ی نظارت استصوابی مهم‌ترین قسمت انتخابات است. مسیر تبلیغات در انتخابات آمریکا مسیری بسیار طولانی است که از قبل انتخابات درون حزبی شروع شده و تا انتخابات اصلی ادامه پیدا می‌کند و در این

میان نقش اصلی برای تبلیغات را در شرایطی عادلانه بدنه‌ی اجتماعی آن حزب بازی می‌کنند. ولیکن در ایران فارغ از اینکه تبلیغات زودتر از موعد امری مذموم در نظر گرفته می‌شود، تخلف نیز می‌باشد. البته حضور مرحله‌ای تحت عنوان نظارت استصوابی این کار را حتی اگر به نوعی باشد که مغایرتی با قانون نداشته باشد، بی‌معنا کرده است.

زیرا احتمال رد صلاحیت برای هر فردی از جریان مخالف حاکمیت وجود دارد.

مسئله‌ی دیگری که مطرح است عدالت در تبلیغات است. به این معنی که تمام جریان‌های موجود در انتخابات به یک اندازه از امتیاز سازمان‌های عمومی و ملی برخوردار باشند. صدا و سیما ج.ا. در دوران انتخابات با شعار عدالت معمولاً تلاش می‌کند میزان تربیون یکسانی را به هر کاندید اختصاص دهد ولیکن نکته‌ای که در این میان نادیده باقی می‌ماند، خبرها و گزارشات غیر مستقیمی است که در صدا و سیما تهیه می‌شود و یا برنامه‌هایی که در بقیه‌ی مواقع سال پخش می‌شود و به صورت‌های مختلف تبلیغی است برای یک فرد یا جریان و تخریبی است برای جریان دیگر و تا زمانی که رسانه‌ی ملی به معنی واقعی کلمه ملی نشود و یا شبکه‌های خصوصی به تلویزیون اضافه نشوند این داستان ادامه خواهد داشت.

بجز صدا و سیما یکی دیگر از محل‌هایی که عدالت استفاده از امکانات عمومی در انتخابات را زیر سوال می‌برد دخالت نیروهای مسلح در انتخابات است که مصداق آن را می‌شود در موضع گیری سیاسی غیر قانونی درجه داران نظامی پیدا کرد.

● پس از انتخابات:

تازه پس از برگزاری انتخابات و شمارش آرا همیشه پر حاشیه‌ترین مرحله انتخابات شروع می‌شود یعنی بررسی اعتراضات و تایید نتایج آن.

مهم‌ترین موضوع در این مرحله، آن است که مردم و شرکت کنندگان در انتخابات روند بررسی اعتراضات را

«مهم‌ترین دلیلی که باعث این تفاوت میشود همان است که نخست گفتیم، یعنی عدم وجود اطمینان به روند رسیدگی به اعتراضات و بی‌طرفی نهاد مسئول این امر»

قبول داشته و به آن اطمینان نکنند. و گرنه در گذر زمان این عدم اطمینان در هر انتخابات تکرار می‌شود و بعد از مدتی مردم دیگر به صندوق رای کاملاً بی‌اعتماد خواهند شد.

همانطور که در اول متن گفتیم این انتخابات آمریکا از نظر جنجال بر سر صحت نتایج آرا پر حاشیه‌ترین انتخابات تاریخ آمریکا بود و حتی در مواردی به برخورد‌های خشونت آمیز انجامید.

اما با این وجود اگر این انتخابات را با انتخابات سال ۸۸ در ایران مقایسه کنیم، میبینیم در آمریکا سرانجام و با گذشت سه ماه از انتخابات، بعد از تایید نتایج با کمی تدابیر امنیتی، شرایط به حالت تقریباً عادی بازگشته ولی در ایران عمق این بحران هر روز بیشتر شده و در آخر تبدیل به زخمی میشود که هنوز باز است و خون ریزی می‌کند.

مهم‌ترین دلیلی که باعث این تفاوت میشود همان است که نخست گفتیم، یعنی عدم وجود اطمینان به روند رسیدگی به اعتراضات و بی‌طرفی نهاد مسئول این امر. در واقع اگر دقیق‌تر نگاه کنیم میبینیم نهادی که مسئول رسیدگی به شکایات انتخاباتی است خود دخالتی در روند برگزاری انتخابات ندارد و تا حد قابل قبولی بی‌طرفی خود را حفظ می‌کند ولی در ایران نهاد مسئول این امر، برخلاف آمریکا، خود در روند انتخابات دخالت داشته و اگر قرار به طرح شکایتی باشد به این صورت میشود که متهم خود قاضی نیز خواهد بود. در مورد بی‌طرفی نهاد شورای نگهبان در ایران هم می‌شود با ارجاعاتی ساده به سخنان قبلی بعضی از اعضای آن به این نتیجه رسید که این نهاد به هیچ عنوان بی‌طرف نبوده و نخواهد بود. این نقص در ساختار رسیدگی به شکایات خود دلیلی می‌شود برای اینکه طیف وسیعی از مردم دیگر چشم‌امیدی به انتخابات نداشته باشند و از آن با لفظ انتصابات یاد کنند.

شاید آرزوی داشتن انتخاباتی آزاد، که در آن صدای همه‌ی مردم شنیده شود، آرزوی دور و درازی باشد ولی به قطع هیچ مسیری برای رسید به توسعه در پیش رویمان نیست، جز مسیر مشارکت حداکثری مردم در تمام حوزه‌های اجتماعی. پس باید برای رسیدن به این آرزو تلاش کنیم، هر چند که در مسیرمان باشند کسانی که لفظ جمهوری را تحقیر میکنند و تمام توانشان را می‌گذارند تا مردم سهمی در تایین سرنوشت خود نداشته باشند.

ماجراداد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

از همه با هم تا همه با من

مصاحبه با دکتر سید علیرضا حسینی بهشتی
دانا مالک زاده
دانشجوی دروسازی مهر ۹۵

ما به داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

«سه سال نخست پس از پیروزی انقلاب را می توان به لحاظ برخورداری از آزادی بیان در تاریخ ایران به سابقه دانست. اما متأسفانه این آزادی در جامعه ای که در تاریخ خود هیچ تجربه ای از آزادی و در کارنامه خود تمرین از آزادی دموکراسی نداشت، به جای آن که راه را برای استقرار نهادهای دموکراتیک باز کند، به شکل گیری نهادهای غیردموکراتیک منجر شد.»

خود را به سهم خواهی داد و از طرفی تقوا، به عنوان یک امر ویرینی مستقر شد؛ آیا این رویه محصول همان بدعهدی ها نبود؟! بدعهدی در استقرار زمینه های برای ممانعت از فساد و استبداد، که به بهانه گذر از گردنه حساس انقلاب دور انداخته شد و سپس نتایجی این چنین درو شد.

این یک سوال مهم است، ولی ارتباط آن را به موضوعی که ابتدا مطرح کردید متوجه نمی شوم. امیدوارم در فرصتی دیگر، درباره فهم درست صورت مسئله مورد نظرتان صحبت کنیم. به اجمال عرض کنم که موضوع بحث «تعهد و تخصص» این نبود که برای پیشبرد امور باید از افراد متعهد ولی فاقد تخصص استفاده شود یا این بود که اگر قرار باشد از میان دو فرد متخصص یک نفر انتخاب شود، اولویت به فرد متخصص متعهد داده شود؛ تعهد نسبت به تلاش برای تحقق آرمان های انقلاب. این که کارگزاران نظام نسبت به چنین موضع اصولی در عمل تا

چه اندازه پایبند بودند یا نبودند، البته مسئله ای است که باید مطالعه دقیق علمی درباره آن صورت گیرد. ولی مخالفان فکری و سیاسی کسانی مانند شهید بهشتی که معتقد به این اصل بودند مورد اتهام قرار گرفتند که مخالف استفاده از متخصصان هستند. حتی اخیراً یک گزارش ساختگی از یک مناظره تلویزیونی بین مرحوم مهندس بازرگان و دکتر بهشتی هر از چندی در فضای مجازی منتشر می شود، غافل از آن که اساساً مرحوم بازرگان هیچ وقت در هیچ مناظره تلویزیونی شرکت نکرد،

چه با شهید بهشتی چه با دیگران. اگر کسی در موضع فکری شهید بهشتی تردید دارد، کافی است برای نمونه به فهرست شهدای هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ مراجعه کند

بنده این است که نمی دانم. اما اگر بخواهیم تلاش کنیم بفهمیم چه اتفاقی افتاده، عرض می کنم که دور شدن از آن همبستگی و همدلی اولیه هم به تدریج اتفاق افتاده، هم عوامل زمینه ای داشته و هم نیروهای سیاسی گوناگونی در آن دخیل بودند. سه سال نخست پس از پیروزی انقلاب را می توان به لحاظ برخورداری از آزادی بیان در تاریخ ایران بی سابقه دانست. اما متأسفانه این آزادی در جامعه ای که در تاریخ خود هیچ تجربه ای از آزادی و در کارنامه خود تمرینی از دموکراسی نداشت، به جای آن که راه را برای استقرار نهادهای دموکراتیک باز کند، به شکل گیری نهادهای غیردموکراتیک منجر شد. این خودش یک بحث مفصل است، اما به طور خلاصه می توان گفت که در این روند انحرافی، هم برخی نیروها و گروه های سیاسی که پیش از انقلاب به محاق رفته بودند فرصت سوزی و حتی گاه از فرصت ها سوء استفاده کردند، که نمونه های آن در ماجرای کردستان، گنبد و خوزستان قابل مشاهده است، و هم نظام نوپای سیاسی واکش های نشان داد که عواقب بلندمدت آن دامن نظام را از آن زمان تاکنون رها نکرده است. نمونه دیگر، ماجرای ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۹ دانشگاه تهران است که در آن گروه هایی که در سال های قبل حاضر به هیچگونه همکاری با یکدیگر نبودند، به رغم تفاوت عمیق دیدگاه ایشان، در مقابل جناحی سیاسی دیگری که در انتخابات مجلس پیروز شده بود صف آرای می کردند. پس از آن، اعلام ورود به فاز نظامی بخشی از اپوزیسیون را شاهد بودیم و بعد ترورهای سیاسی و دیگر قضایا که با شهادت، فوت یا کنار رفتن عمده رهبران فکری انقلاب، به شکل گیری خشونت کور در مقابل خشونت کور منجر شد و به فضای آزاد سیاسی پایان داد. البته این بحثی است مفصل، اما صرفاً خواستم نشان دهم که مسئله ابعاد گوناگونی دارد که بی توجهی به آنها، می تواند به بدفهمی صورت مسئله، و در نتیجه، دشواری در یافتن جواب بینجامد.

از بحث های نخستین روزهای انقلاب، سخن گفتن درباره تقوا یا تخصص بود. اما بنظر به تدریج و خصوصاً پس از جنگ، تخصص گرایی جای

انقلاب ایران با حجم عظیمی از اعتماد عمومی به سرانجام نشست، اما در همان سال های نخست، تغییر روندهایی باعث فرونشستن تدریجی آن شد. اگر چه عمده این تغییر روندها مورد تأیید صدای غالب بود، اما با وعده های پیش از انقلاب سنخیت نداشت. در میان رهبران انقلاب، درباره ثمره این خلف وعده ها چه فکر می کردند؟

در ابتدا خدمتتان عرض کنم که یکی از موانع بزرگ در درس آموزی از گذشته، خوانش کردارها و گفتارها بدون توجه کافی به زمینه ها و رفتارهاست. یعنی اگر بخواهیم به جای رویکرد «تاریخ به مثابه محکمه»، که بیش تر مصرف سیاسی دارد، رویکرد «تاریخ به مثابه عبرت» را، که از ابزارهای مورد استفاده در نگرش توسعه ای است، انتخاب کنیم، یکی از لوازمش تدقیق گزارش های تاریخی است که شامل وقایع پژوهی مستند و بازسازی فضای تاریخی هم می شود. در غیر این صورت، به ورطه عقده گشایی و مشاجرات بی پایان در خواهیم افتاد؛ همان آتشی که دفاعیات چشم و گوش بسته فرمایشی مدافعان وضعیت کنونی و تهاجمات کینه ورزانه کور به آن، به یک اندازه از آن رنج می برند. انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به اذعان نظریه پردازان تراز جهانی و جامعه شناسان و تاریخ پژوهان منصف، بزرگ ترین انقلاب خشونت پرهیز قرن بیستم بود و چنین انقلابی بدون پشتوانه اجتماعی نمی توانست به موفقیت دست یابد. در این که چه عواملی باعث پدید آمدن انقلاب شد کتاب ها و مقالات علمی فراوانی نگاشته شده است، اما دوستان عزیز که فرصت کمی برای مطالعه آثار خارج از رشته خود دارند را به خواندن کتاب ارزشمند «روایت یک فروپاشی: بن بست نظام سلطنتی از نگاه کارگزاران اقتصادی آن»، که چندی پیش به کوشش ((دکتر رسول رئیس جعفری)) و همت انتشارات نهادگرا منتشر شده، دعوت می کنم.

حال می رویم سراغ پرسش شما. از سوالی که مطرح کردید این طور استشمام می شود که گویی رهبران انقلاب از روی فریبکاری، قولی به مردم داده اند و بعد از پیروزی، بدان وفا نکردند. من این طور به قضیه نگاه نمی کنم، چون آن را با واقعیت منطبق نمی دانم. اگر از انگیزه یکایک رهبران انقلاب بپرسید، جواب

«این طور بگویم که همه با هم» به تدریج و در نتیجه عوامل و حوادث، جای خود را به «همه با من» داد. در پیدایش و گسترش این روند، همه مشارکت کنندگان در انقلاب سهم داشتند،

«هم» به تدریج و در نتیجه عوامل و حوادث، جای خود را به «همه با من» داد. در پیدایش و گسترش این روند، همه مشارکت کنندگان در انقلاب سهم داشتند؛ از رهبران روحانی و غیرروحانی انقلاب تا گروه‌ها و احزابی که پس از یک دوره به نسبت طولانی فترت سیاسی دهه ۱۳۵۰، با حرکت مردمی که به رهبری امام خمینی و روحانیان مبارز و مبارزان جریان فکری نواندیشی دینی آغاز شده بود همراهی کردند و بدین ترتیب بار دیگر به عرصه سیاسی بازگشته بودند. شرح آن ماجراها صدا البته بسیار فراتر از محدوده این گفتگوست و علاقمندان را دعوت می‌کنم برای فهم قضیه، دست کم روزنامه‌های آن زمان را که امروزه خوشبختانه در دسترس است تورق کنند. اما آنچه مایلیم مورد توجه قرار گیرد این است که رویکرد «تاریخ به مثابه عبرت»، بر مسئولیت جمعی و همگانی نسبت به آنچه اتفاق افتاده است تأکید دارد، هر چند مقدار آن برای هر کس به اندازه قدرتی است که در اختیار داشته است. نکته مهم دیگر این است که به یاد داشته باشیم این سرمایه عظیمی که بدان اشاره کردید، تا پایان دهه نخست کم و بیش وجود دارد و نشانه‌های آن هم آشکار بود. کیست که نداند بدون اعتماد و پشتوانه مردم، حراست از خاک میهن در برابر دشمن متجاوز که از یاری همه‌جانبه همه قدرتهای جهانی و منطقه‌ای برخوردار بود، غیرممکن بود؛ کیست که بتواند برای هجوم مردمی وسیعی برای مقابله با تجاوز فرصت طلبانه نیروهای شبه‌نظامی سازمان مجاهدین خلق که به دشمنان این خلق پناه برده بودند، آن هم پس از ضربه روحی سهمگینی که پس از اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به افکار عمومی وارد شده بود، توضیحی دیگر بیابد؟ و کیست که حضور مردمی میلیون‌ها نفر از مردم در تشییع پیکر رهبر انقلاب در فضای پسا قطعنامه و در

و از درصد متخصصان تحصیل کرده داخل و خارج کابینه شهید رجایی و نمایندگان و دیگر مسئولانی که در آن فاجعه به شهادت رسیدند و حوزه‌های تخصصی آنان را مرور کند. بله، بعدها که یکسان‌سازی متکی بر زر و زور و تزویر در پیش گرفته شد، تقوافروشی و ریاکاری سکه رایج بازار شد. اما این چه ربطی به انقلاب دارد؟ این شیوه رایج هر نظام سیاسی است که در صد یکسان‌سازی است و سلطه زیست منافقانه را پس از اعلام اجباری بودن عضویت در حزب رستاخیز شاهنشاهی هم می‌توان مشاهده کرد.

عمده‌ترین رویکردهای که خصوصاً در دو دهه اخیر سبب نقصان اعتماد مردم به همه گروه‌های سیاسی شده است را چه می‌دانید و چه راهی برای بازبانی اعتماد مردم می‌شناسید؟

خوشحالم که به «تاریخ به مثابه عبرت» برگشتیم. برای آن که از گذشته برای آینده عبرت بگیریم، لازم است توجه داشته باشیم که انقلاب‌ها و جنبش‌ها، از جمله بزنگاه‌های تاریخی هستند که در آنها شاهد شکل‌گیری و افزایش سرمایه اجتماعی هستیم. در رابطه با پرسشی که مطرح کردید، دو نکته مهم شایان توجه است: اول این که این سرمایه، علاوه بر مؤلفه‌های دیگر، به دو مؤلفه روابط افقی میان بدنه جنبش و روابط عمودی با رهبران آن متکی است؛ و دوم این که سرمایه اجتماعی هم مانند سرمایه اقتصادی نیازمند حفاظت است که این حفاظت، شامل یافتن راه‌هایی برای بازتولید مستمر سرمایه هم هست. آن چه شاهدش بوده‌ایم این است که نسبت به این دو بُعد، غفلت شد. برای این که کمی از زبان نظریه فاصله بگیریم، می‌توانم این طور بگویم که «همه با

مامم داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

«، نمی‌خواهم بگویم همه کارها در آن دوره درست بوده و همه سراسر موفقیت‌آمیز، ولی منصفانه که نگاه کنیم، دولت جنگ از آن سرمایه اجتماعی که به آن داده شده بود صادقانه بهره برد و سربلندترین دوره حکمرانی مسئولانه پس از پیروزی انقلاب را رقم زد،»

ماجراداد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد



لازم وارد کنیم، می‌توانیم با همکاری ایشان اوضاع بهتری را رقم بزنیم. آیا اکنون نیز چنین چیزی ممکن است؟

یادآوری کنم که کتاب مورد اشاره شما کار دسته‌جمعی بود نه فردی. از قضا یکی از اهداف انتشار آن هم همین موضوع مورد بحث شما بود. می‌خواستیم نشان دهیم که این طور نیست که ما ایرانیان نتوانیم از سرمایه اجتماعی بهره‌برداری درست بکنیم و کارنامه دولت مظلوم دوران جنگ، خود گواه این مطلب است. البته نمی‌خواهم بگویم همه کارها در آن دوره درست بوده و همه سراسر موفقیت‌آمیز، ولی منصفانه که نگاه کنیم، دولت جنگ از آن سرمایه اجتماعی که به آن داده شده بود صادقانه بهره برد و سربلندترین دوره حکمرانی مسئولانه پس از پیروزی انقلاب را رقم زد. دلیل عمده آن بود که مردم هم به زندگی مسئولان نگاه می‌کردند که کم و بیش مثل بقیه و در میان مردم بودند، هم می‌دیدند در آن شرایط سخت با جنگ و دندان کشور و پشتیبانی از جبهه را اداره می‌کند. اختلاف طبقاتی به شکل عجیب و غریبی که امروزه شاهدش هستیم در آن زمان به چشم نمی‌خورد. بچه‌های مردم در جبهه خیالشان راحت بود که خانواده‌هایشان به‌طور برابر از حداقل‌های زندگی برخوردارند و خانواده‌ها هم می‌دیدند فرزندان‌شان برای هدفی روشن که همان بیرون راندن متجاوز از خاک وطن باشد می‌جنگند. متأسفانه بعدها نظر مردم فقط وقتی ارزشمند شمرده شد که مغایرتی با تصمیمات حکومت نداشته باشد، و در سال‌های مورد اشاره شما، قبح دروغ گفتن به مردم از تریبون‌های رسمی فروریخت.

خیلی ممنون که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید.

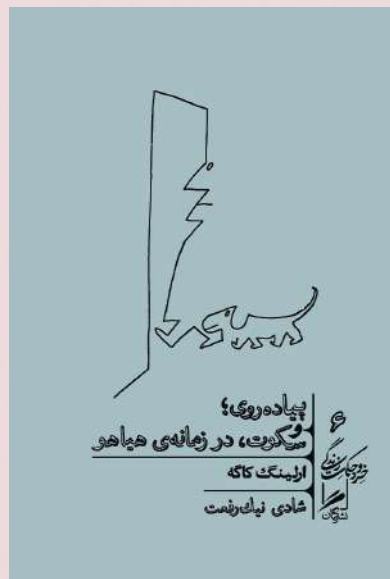
روزهایی که هنوز تجمعات اتوبوسی پرهزینه‌ای که بعدها مرسوم شد رواج نداشت را بدون در نظر گرفتن حضور پررنگ آن سرمایه اجتماعی عظیم توجیه کند؟

توجه به همه اینها البته به معنی آن نیست که کارنامه نظام در دهه نخست پس از پیروزی انقلاب خالی از اعمال نادرست و گاه غیرقابل دفاع است. به تدریج و با شکل‌گیری طبقه جدید، فراهم شدن بستر مناسب برای رانت‌خواری‌های گسترده، فساد مالی که به تدریج از موارد معین به ویژگی ساختاری تبدیل شد، درآمیختن عرصه نظامی‌گری با حرفه بنگاه‌داری اقتصادی، جایگزینی منافع ملی با مطامع فردی و صنفی و گروهی، روند جدایی مردم از نظام حکمرانی آغاز شد و وضعیت بحرانی سرمایه اجتماعی در زمان ما را رقم زد. به نظر من، این درس بزرگی است که باید از تجربه گذشته از منظری که شما مطرح کردید فراگرفت و پیش از آن که دیر شود، راهی برای بازگشتی پرشتاب از «همه با من» به «همه با هم» یافت. باید بار دیگر این واقعیت را پیش چشم داشته باشیم که اقتدار هر کشور و نظام حاکم بر آن نه از زردخانه‌های عریض و طویل و کمیت تسلیحات سرچشمه می‌گیرد، که اگر چنین بود نظام ستمشاهی فرو نمی‌ریخت، بلکه به کمیت و کیفیت پشتوانه مردمی هر نظام سیاسی وابسته است. اگر این نکته مهم را بفهمیم، چاره‌یابی برای روند سریع کاهش سرمایه اجتماعی در کشور ما هم چندان مشکل نخواهد بود.

اخیراً کتاب پژوهشی گران‌بهای از شما در زمینه دولت جنگ منتشر شده است. در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، این موضوع مطرح بود که اگر ما بتوانیم با بهره‌گیری مجدد از همکاری‌های مردم به‌واسطه اعتماد وسیعی که وجود داشت آنها را در صحنه‌های



کتاب تمدن و ملالت‌های آن
تألیف زیگموند فروید، ترجمه فارسی توسط محمد مبشری، نشر ماهی



کتاب پیاده‌روی و سکوت، در زمانه هیاهو
تألیف ارلینگ کاگه، ترجمه شادی نیک‌رفت، نشر گمان

شاید هیچ روان‌شناسی همچون زیگموند فروید میان عموم جامعه مردم شناخته شده نباشد؛ او حتی اگر بزرگترین روانشناس قرن گذشته نباشد، شناخته‌شده‌ترین و مشهورترین آن‌هاست. هرچند بسیاری از آرا و نظرات فروید بعدها توسط دیگر روانشناسان من جمله بسیاری از شاگردان و دوستان خود او نقد و به چالش کشیده شدند، و علاوه بر آن پیشرفت‌های شگرف دانش بشری در دهه‌های گذشته در حیطه‌های علوم اعصاب (همچون نوروسایکوفارماکولوژی و یا Neuroimaging) و دیگر علوم زیستی همچون ژنتیک، دید روان‌شناسان را به بسیاری از مسائل تغییر داده است، اما برخی از بنیادی‌ترین مفاهیم مورد استفاده امروزی در حیطه روان‌کاوی توسط این فرد بنیان نهاده شده است.

این کتاب در ایران با چاپ‌ها و ترجمه‌های مختلف و تحت عناوین متفاوتی منتشر شده است. نگارنده البته این اثر را با ترجمه محمد مبشری مطالعه کرده است. محمد مبشری اینجا نیز همچون کتاب در باب حکمت زندگی شوپنهاور (نشر نیلوفر) از عهده‌ی ترجمه به خوبی برآمده است و نشر ماهی نیز همچون همیشه چاپی با کیفیت و در عین حال با قیمت مناسب ارائه کرده است. کتب تمدن و ملالت‌های آن جزو آخرین کتب فروید است، به این معنی که نگارش این کتاب بعد از ارائه تقریباً تمام نظرات بنیادین فروید در باب روان‌شناسی و روان‌کاوی اعم از مفاهیم مربوط به خودآگاهی و ناخودآگاهی، رشد جنسی ذهن، تعریف مدل ساختاری اید، ایگو و سوپرایگو برای ذهن و در نهایت معرفی رانه‌های اروس و مرگ- صورت گرفته است. نیز این کتاب در ۷۳ سالگی نگارنده‌اش، بعد از جنگ جهانی اول، و در شرایط ملتهب مابین دو جنگ جهانی در اروپا نوشته شده است. آشنایی مقدماتی با نظرات فروید برای خواندن این کتاب الزامی به نظر می‌رسد (کتاب خودآموز فروید از روت اسنودن بدین منظور می‌تواند مفید باشد)، با این حال منصفانه بخواهیم عرض کنیم نحوه‌ی انشای این روانشناس که در دیگر آثارش نیز مشهود است، مطالعه‌ی کتاب تمدن و ملالت‌های آن را با تأمل بیشتری ضروری میکند.

کتاب مورد بحث هشت فصل دارد؛ در فصل اول نویسنده به نوعی طرح سوالی میکند در خصوص رابطه‌ی دین و روان آدمی. در فصل دوم با بیان مقدمه‌ای پیرامون سرشت روان انسان و اصل لذت، رنج و درد در دنیا را ناگزیر دانسته و در ادامه راه‌هایی را معرفی میکند که از طریق آن‌ها انسان از دردها و رنج‌های خود میکاهد، یکی از آن راه‌ها به نظر فروید دین است. در فصل سوم پس از برشمردن منابع ناخوشی و ناراحتی ذهن، به تعریف تمدن می‌پردازد و عنوان میکند که تمدن با محدود کردن آزادی‌های انسان اولیه، امنیت و سعادت او را تضمین میکند. در فصل بعدی به سیر تشکیل خانواده در تمدن

مشغول پیاده‌روی هستی. گاهی به مسیر پیش رو نگاه می‌کنی ولی مسافت‌ها برایت بی‌اهمیت جلوه می‌کند. صدای افرادی موسوم به «خواننده» دائم در گوشت تکرار می‌شوند. یکی پس از دیگری! آن صداها در گوشت می‌خوانند، اما تو به آن‌ها اهمیت نمی‌دهی! انگار در یک خلأ قرار گرفتی. درست همین جاست که سکوت را تجربه کردی!

شاید تو هم مثل من به این سکوت علاقه‌مند باشی و به دنبال یک همراه بگرددی. شاید هم اولین قدم‌های این مسیر را برمی‌داری و دوست داری مرشدی داشته باشی. می‌خواهم بگویم که «ارلینگ» همراه خوبی است.

ارلینگ عاشق سکوت است! تمام دنیا را گشته تا سکوت را پیدا کند. حتی قطب جنوب! ماجرای هیجان‌هایی که تنهایی و سکوت به نویسنده داده است، شوق فراری شدن از جامعه را در وجودت تقویت می‌کند. پرسه زدن تمام شب در شبکه فاضلاب نیویورک اگرچه کار بدبویی به نظر برسد، اما تفاوت‌های زیر و روی آدم‌ها را برایت آشکار می‌کند. چند روز پیاده‌روی در پهنه سفید قطب جنوب، شاید محال به نظر برسد اما به تو یاد می‌دهد که «حتی موش هم می‌تواند فیلی را بخورد، اگر بتواند آن را به لقمه‌های کوچک اندازه دهن خویشت تقسیم کند».

ارلینگ می‌خواهد برای آدم‌ها اثبات کند که سکوت، دنیای متفاوتی است. می‌خواهد اصالت سکوت را برایت به اثبات برساند و شاید اصالت سکوت را بتهوون فهمید:

«تهوون همان‌طور که همه می‌دانند، آخرسر کاملاً ناشنوا شد. این تحول اصالتی عمیق و روحی آزادمنش در وجودش پروراند. سمفونی نهم را فقط با صداهایی که در سرش خانه کرده بود نوشت و رهبری کرد. در طول نخستین اجرای قطعه، پشت به جمعیت ایستاده بود تا ارکستر را رهبری کند. وقتی اجرا تمام شد، باید برمی‌گشت تا ببیند که حضار دارند کف می‌زنند یا هو می‌کنند. نه تنها تشویق می‌کردند، بلکه اشتیاق و هلهله‌شان چنان اوج گرفته بود که پلیس وین را خبر کردند تا دوباره نظم و آرامش را برقرار کند»

سهیل فروتن

مام‌داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

پرداخته و سه شیوه اصلی که ذهن با ناپایداری ابژه جنسی به عنوان منبع اصلی ناخوشی مقابله میکند را شرح میدهد. نیز عنوان میکند که نیروی عشق و اروس با تمدن ناسازگار است و این دو با یکدیگر تضاد ذاتی دارند. نیمه‌ی دوم کتاب مطالب بدیع‌تری بیان میشوند. در فصل پنجم به بحث بسیار مهم پرخاشگری و رانه‌ی مرگ در روان انسان پرداخته و به تفصیل سعی میکند تا نشان دهد که پرخاشگری همچون نیازهای جنسی، از اساسی‌ترین نیازهای روان انسان اند. او میگوید افراد جامعه نه تنها از جهت اینکه میتوانند ابژه جنسی یکدیگر واقع شوند با هم در ارتباط اند بلکه آن‌ها میتوانند موضع ارضای پرخاشگری یکدیگر باشند و به این نحو نیازهای یکدیگر را رفع کنند. در فصل بعد به بیان رابطه میان دو رانه اروس و مرگ پرداخته و بیان میکند این دو رانه همیشه با نسبتی از اختلاط با یکدیگر و نه به صورت خالص- در رفتارهای آدمی بروز میکنند. در فصل هفتم نویسنده به سیر تشکیل فرامن یا سوپرایگو در روان آدمی و نیز شکل گیری وجدان می‌پردازد و در فصل آخر با بیان اینکه احساس تقصیر بزرگترین معضل تمدن است، بیان میکند که نبرد فرد و جامعه در یک کشاکش اقتصاد لیبردو، برای تامین هرچه بیشتر رانه‌های فرد و در عین حال بهره‌مندی او از مواهب تمدن، منجر به پیدایش قوانین و اخلاق شده که آن‌ها خود با محدودیت‌هایشان به روان‌نژندی‌ها دامن می‌زنند. در خاتمه یادآور میشود همان‌طور که بیان شد نظرات فروید بعدها مورد نقدها و اصلاحات فراوانی قرار گرفتند و ذکر و شرح نظریات او در این جا، به معنی تایید و موافقت با آن‌ها نیست.



نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

«شاید که باور کردنش هم سخت باشد
امشب دعا کردم که او خوشبخت باشد»

یعنی نباشم! بعد من تنها نماند
باشد کسے پیشش. «خیالش تخت باشد» *

خوشحال باشد. شاد باشد. خوش بخندد.
روز عروسه بخت او چون رخت باشد

دریای عمرش بیکران و بے کرانه
آرام، چون آن گیسوان لخت باشد

یادش نماند خاطرات با منش را
یادآوریشان هم برایش سخت باشد

*تضمین سید تقی سیدی

سهیل فروتن
دانشجوی دوسازی مهر ۹۸



فکر فردا در سرم نیست

من رها در بلادِ ها

چون برگِ پاییزی

به سوی ناکجا

بار سفر بردوش

همین شولای طوفانے

همین تاریکِ ظلمانے

مرا تنها ترین تن پوش

رها از هر تعلق

پُر زرخوت

پُر زیکِ شوریدنِ مُرده

گل رنجور دل را برفِ پژمرده

زمستان نیست نه

سوز بهارم این چنین مے تازد و مے سوزدم دل را
که زیر برفِ غم در خواب خوش گم گشته محفلِ ها

زمستان نیست نه، اما هوا ابرِ پست

غمے دیرین میانِ کوچه ها، در خونمان جاریست

زمانے چشم به راهِ رویشے بودم

در این خشکیده دشتِ خالے از احساس

بهاران در نگه خشکید

هومن نصیری

دانشجوی دایر سازی مهر ۹۶

درختے،

زیر بارِ بے وزنیِ خویش

جانِ داد.

شکوفه ای،

از حزنِ زیبایے بے مفهومِ خود،

پژمرد.

کبوتری مے گفت:

«بهار خواهد آمد»

کودکے به خنده افتاد

سرش را گرداند،

و خود را در قابِ آینده نامعلوم خویش

غرق کرد...

آن سوتر کسے مے گفت:

«خودکشی گناهِ بزرگے است»

پرستو،

خودش را در هوا

-جایے میان زمین و آسمان-

حبس کرده بود...

کافے،

جوجه ی تازه تولد یافته اش را

پای بوته ی گلِ سرخ

دفن مے کرد

دختری مے گفت:

«سیم را دزدیده اند»

بین خودمان بماند،

آسمان هنوز تیر است

حمید رضا قابل

دانشجوی دندان پزشکی مهر ۹۸

ما بیداد

نشریه انجمن

اسلامی دانشجویان

دانشگاه علوم

پزشکے مشهد

کتابخانه ای در جیب، یا به قول خودشان نزدیک ترین کتابفروشی شهر، توصیفی برای اپلیکیشن هایی است که این روزها پای خودشان را به صفحه ی گوشی بیشتر افراد جامعه باز کرده اند. ظهور اپلیکیشن های کتابخوانی از همان پیوستگاه هایی است که تکنولوژی و فرهنگ دست به دست هم داده و موجب توسعه ی یکدیگر می شوند.

اگرچه که هنوز عده ی کثیری از علاقه مندان به کتاب لذت در دست گرفتن کتاب کاغذی را با مطالعه ی هیچ نسخه ی دیجیتالی از کتاب عوض نمیکنند اما مزایای ظهور این برنامه ها آنقدر هست که حتی علاقه مندان به کتاب های کاغذی را نیز مجاب به نصب این برنامه ها کند. از جمله ی این مزایا میتوان به قابلیت حمل آسان چند هزار کتاب، جلوگیری از انتشار غیر قانونی هزاران نسخه کتاب در صفحات وب و قیمت مناسبتر و ارزاتر این کتاب های دیجیتال اشاره کرد. در ادامه با نگاهی مختصر به سه اپلیکیشن برتر و پیشگام کتابخوانی به معرفی آنها میپردازیم:

طاقچه: این برنامه از نخستین برنامه های کتابخوانی است که بستری مجازی برای علاقه مندان به کتاب های فارسی فراهم کرد. حدود ۸ سال از ظهور این اپلیکیشن می گذرد و طاقچه اکنون با ارائه ی حدود ۵۰۰۰۰ نسخه کتاب از برترین و غنی ترین برنامه های کتابخوانی است. قابلیت هایی چون طاقچه بی نهایت که این برنامه را تبدیل به یک کتابخانه میکند، گردونه ی شانس و تعداد بالای کتاب های ارائه شده در این اپلیکیشن روز به روز به سرعت رشد و توسعه ی این برنامه می افزاید.

فیدیبو: این برنامه نیز یکی از نخستین برنامه هایی است که از سال ۹۲ جهت توسعه ی فرهنگ کتابخوانی به دست رسانه کار خود را آغاز کرد. این برنامه در سال ۹۵ توسط دیجی کالا خریداری شد که شهرت و قدرت تبلیغات دیجی کالا سرعت توسعه ی این اپلیکیشن را دو چندان کرد. این همکاری همچنین موجب ارائه ی نخستین کتابخوان دیجیتال (ebook reader) ایرانی توسط دیجی کالا گردید که با قیمتی بسیار مناسب نسبت به سایر کتابخوان های خارجی در فروشگاه دیجی کالا عرضه می شد.

کتابراه: کتابراه نیز یکی دیگر از برنامه های کتابخوانی است که اگرچه نتوانسته به اندازه طاقچه و فیدیبو شهرت و محبوبیت کسب کند اما با ارائه ی امکانات متفاوتی چون نسخه ی تحت وب و ارائه ی رایگان برخی کتاب ها روند توسعه و پیشرفت قابل قبولی را در پیش گرفته است.

این تنها سه مورد از برنامه های کتابخوانی فارسی است که روز به روز بر تعداد و امکاناتشان افزوده میشود به خصوص در این روزها که خانه نشینی های ناشی از گسترش ویروس کرونا نیز فرصتی طلایی جهت دیده شدن و گسترش استفاده از این برنامه ها فراهم کرده است. می توان گفت که این برنامه ها به خوبی توانسته اند خلأ امکان دسترسی قانونی به کتاب در فضای مجازی را پر کنند اما هنوز انتظار توسعه و دسترسی گسترده تر به کتاب ها یکی از انتظارات مخاطبین این برنامه هاست که بخشی از این توسعه به دست خود مخاطبین رقم خواهد خورد و با معرفی و حمایت و نصب این برنامه ها توسط تک تک ما کمک شایانی به پیشرفت هر یک از این برنامه ها خواهد شد.

ماهمداد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

سینا گلچشمه
دانشجوی پزشکی مهر ۹۵

هوال مصور

«در سال ۱۳۰۸ اوانس اوگانیانس (اوانس اوهانیان) وارد ایران می شود در حالی که حتی یک کلمه ی فارسی نمی داند! او که در مسکو با سینما آشنا شده بود، در ایران مدرسه ی سینما تأسیس می کند و در سال بعد فیلم «آب و راب» را با فیلم برداری خان بابا معتضدی می سازد.»



در سال ۱۲۷۹ مظفرالدین شاه قاجار در سفری به فرانسه، دوربین فیلم برداری و دستگاه نمایش فیلم می خرد و آن را با خود به ایران می آورد. میرزا ابراهیم خان عکاسباشی، نخستین ایرانی است که از آن ها استفاده کرده و فیلم برداری می کند. فیلم های او جنبه ی تفننی و شخصی داشت و هرگز به نمایش عمومی در نیامدند. اما این خان بابا معتضدی بود که به عنوان فیلم بردار حرفه ای در سال ۱۳۰۴ از مراسم تشکیل مجلس موسسان و سال بعد از مراسم تاج گذاری رضاخان دو فیلم خبری گرفت که از این فیلم ها، می توان به عنوان نخستین فیلم های خبری (مستند) ایرانی نام برد.

در سال ۱۳۰۸ اوانس اوگانیانس (اوانس اوهانیان) وارد ایران می شود در حالی که حتی یک کلمه ی فارسی نمی داند! او که در مسکو با سینما آشنا شده بود، در ایران مدرسه ی سینما تأسیس می کند و در سال بعد فیلم «آبی و رابی» را با فیلم برداری خان بابا معتضدی می سازد. ماجرای خنده آور دو مرد بلند و کوتاه قد در موقعیت های مختلف که متاسفانه این فیلم از بین می رود و اثری از آن باقی نمی ماند. در سال ۱۳۱۰، ابراهیم مرادی در بندرانزلی فیلم «انتقام برادر» را می سازد که به دلیل نداشتن مجوز، ناتمام باقی می ماند اما با همان صورت به نمایش در می آید که ناموفق می شود. اوانس اوگانیانس در سال ۱۳۱۱ فیلم ((حاجی اکثر سینما)) را می سازد که عشق به سینما را نشان می دهد. فیلمی که می توانست جریان ساز باشد و هویت ایرانی تولید کند اما با شکست مالی فیلم، به نوعی آخرین فعالیت عوامل فیلم را رقم می زند. در همین حوالی در ایران، امکان نمایش فیلم های ناطق نیز فراهم می شود. بر همین اساس، عبدالحسین سپنتا از راه می رسد و فیلم «دختر لر» را در سال ۱۳۱۲ به صورت ناطق در هندوستان می سازد. (زیرا در آن زمان، امکان فیلم برداری ناطق در ایران وجود نداشته است). سپنتا چون چندان به فن فیلم سازی مسلط نیست، اردشیر ایرانی را به عنوان کارگردان در کنار خود می بیند. دختر لر اما در گیشه موفق می شود. این موفقیت باعث می شود که سپنتا بی رقیب در آن سال ها چند فیلم دیگر مانند فردوسی، چشم های سیاه و لیلی و مجنون را نیز بسازد. تمامی این فیلم ها نیز در هندوستان ساخته می شود. موفقیت فیلم های سپنتا، باعث نگرانی واردکنندگان فیلم های خارجی می شود و آن ها برای سپنتا در تمامی موارد، مانع تراشی می کنند تا این که باعث دلسرد شدن او می شوند و در آخر نیز، سپنتا ناامیدانه از سینما دست می کشد.

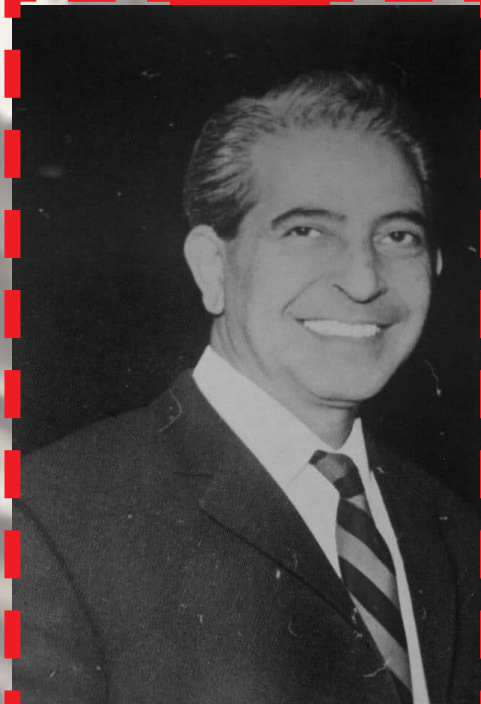
در اواخر دوره ی رضا خان و اوایل حکومت پهلوی دوم، استبدادی در حوزه ی فرهنگ اتفاق می افتد و باعث می شود که از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۷ هیچ فیلمی ساخته نشود. در سال ۱۳۲۷ اسماعیل کوشان که چند فیلم اروپایی را در ترکیه به زبان فارسی دوبله کرده بود، پس از تأسیس میترا فیلم، نخستین فیلم ناطق ساخته شده در ایران را به نام «طوفان زندگی» به کارگردانی علی دریابیگی تهیه و فیلم برداری می کند. این فیلم در گیشه شکست می خورد اما کوشان مانند نام خانوادگی، دست از تلاش بر نمی دارد و به فیلم سازی ادامه می دهد! زندانی امیر، واریته ی بهاری، شرمسار، مستی عشق و مادر فیلم های او از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۱ هستند.

مام برداد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

ماهم داد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد



«در سال ۱۳۳۷ اسماعیل کوشان که چند فیلم اروپایی را در ترکیه به زبان فارسی دوبله کرده بود، پس از تأسیس میترا فیلم، نخستین فیلم ناطق ساخته شده در ایران را به نام «طوفان زندگی» به کارگردانی علی دریابیگی تهیه و فیلم برداری می کند.»

فیلم های کوشان به نوعی جریان ساز می شوند. فیلم های ملودرام های خانوادگی و اخلاقی با قطب بندی خیر و شر با شرکت خوانندگان محبوب روز یا بازیگران تئاتر و رادیو. کیفیت نازل این نوع فیلم ها باعث فاصله افتادن بین تماشاگران ایرانی و فیلم ها می شود. در این سال ها چند فیلم قابل دفاع نظیر جنوب شهر (۱۳۳۷)، شب قوزی (۱۳۴۳) و خشت و آینه (۱۳۴۴) نیز ساخته می شود که کارگردانان آن، تحصیل کرده از فرنگ بوده و در زمره ی روشنفکران قرار می گرفتند و به عموم چندان توجهی نداشتند. به همین خاطر هیچ کدام از این فیلم ها در گیشه موفق نبودند و یا به عبارتی دیگر، فقط مخاطب خاص داشتند. در سال ۱۳۴۴ به طرز عجیبی «گنج قارون» به کارگردانی سیامک یاسمی، با داشتن تمام مولفه های فیلم فارسی نظیر عشق پسر فقیر به دختر پولدار، قطب خیر و شر، رقص و آواز و کافه، مزه پرانی یک وردست کنار قهرمان، پدر دختر مخالف ازدواج، برتری فقر به پول، مثلث عشقی و... به موفقیت عظیم تجاری دست پیدا می کند و بساط فیلم خارجی را از ایران بر می دارد! تا چند سال بعد نیز، کپی برداری از این فیلم، سینمای ایران را پیش می برد.

سال ۱۳۴۸، نقطه ی عطفی در سینمای ایران است. با نمایش دو فیلم گاو (داریوش مهرجویی) و قیصر (مسعود کیمیایی)، موج نویی در سینمای ایران راه می افتد که بعد ها توسط کارگردانان دیگری نظیر ناصر تقوایی، بهرام بیضایی، علی حاتمی، امیر نادری، عباس کیارستمی، سهراب شهید ثالث و... ادامه می یابد تا سینمای ایران نیز فیلم خوب و قابل دفاع داشته باشد. در همین دوران، برای نخستین بار شاهد ضدقهرمان در فیلم ها می شویم. البته سینمای بدنه نیز بعد از قیصر، قهرمان سیندرلایی (دختر و پسر از دو طبقه ی متفاوت) خود را از دست می دهد و به جوان متعصب و انتقام جو می رسد و فیلم ها با تم انتقام و جاهلی رواج پیدا می کنند. موج نوی سینمای ایران، در اواسط دهه ی ۵۰، نفس های آخر خود را می کشد و با وقوع انقلاب کلاً برجیده می شود.

از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲، سینمای ایران بدترین دوران خود را طی می کند. یا فیلم ها توقیف می شوند، یا اگر هم اکران می شوند با تم تکراری قیام علیه ظلم مواجه هستیم که در اکثر آن ها بازیگر زن یا وجود ندارد یا در حد گذرا است! جلوگیری از ستاره سازی دیگر ویژگی شاخص این دوران است. باز به طرز عجیبی فیلم «(برزخی ها)» «(ایرج قادری)» با یاری از ستارگان قبل از انقلاب و با تم قیام علیه ظلم، مجوز اکران می گیرد و در گیشه بسیار موفق عمل می کند. در آن دوران حوزه هنری وارد می شود تا مردم را با سینما آشتی بدهد تا نشان بدهد که سینما وسیله ی ترویج فحشا نیست و می توان در آن فیلم های خوب با تفکرات اسلامی را نیز مشاهده کرد! توبه ی نصح (۱۳۶۲) نخستین فیلم این حوزه است که قرار است جریان فیلم سازی بر اساس آن باشد. به همین خاطر فیلم های عرفانی و شبه عرفانی در این دهه رواج پیدا می کند. با شروع جنگ تحمیلی، ژانر دفاع مقدس (جنگی) نیز در همین دهه تولد پیدا می کند. فیلم های کودک نیز به دلیل آزاد بود کودکان در خواندن شعر و آواز و نداشتن محدودیت مثل دیگر ژانرها، نیز شاخص می شوند.

در این دهه، بیشترین رواج در بین فیلم ها، ملودرام های اشک انگیز نظیر ((گل های داودی)) (۱۳۶۳) بود. اما در این سال ها استعدادهای زیادی مانند محسن مخملباف، ابراهیم حاتمی کیا، کیانوش عیاری، رخشان بنی اعتماد، مسعود جعفری جوزانی، بهروز افخمی، پوران درخشنده، رسول ملاقلی پور، رسول صدرعاملی و... رو می شوند و با بازگشت نسل موج اولی ها به فیلم سازی، باعث به وجود آمدن موج دوم سینمای ایران در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ می شوند که بهترین دوران تاریخ سینمای ایران شکل می گیرد.

در اواخر دهه ی ۶۰ و اوایل دهه ی ۷۰ ستاره سازی بار دیگر مجاز می شود و سینمای بدنه از حالت ژانر کودک خارج می شود. با آمدن دوران اصلاحات، فیلم های دختر و پسری مد می شود و انبوه بازیگران جوان به سینما می آیند. علاوه بر آن، با باز شدن فضای سیاسی و فرهنگی، فیلم های منحصر به فردی نظیر آدم برفی، مرد عوضی، قرمز، دو زن، شوکران، مارمولک، مکس و... ساخته می شوند اما بیشترین اقبال در گیشه، بالعکس دهه ی ۶۰ که برای فیلم های اشک انگیز بود، در این جا برای فیلم های کمدی است. این جریان تا اواخر دهه ی ۸۰ پابرجا بود. با آمدن نسل جدید فیلم سازی نظیر اصغر فرهادی، رضا میرکریمی، عبدالرضا کاهانی، سعید روستایی، محمدحسین مهدویان و... شاهد این بودیم که فیلم های موفق از نظر منتقدان نیز می توانند پرفروش بشوند و مخاطب خاص نداشته باشند.

وقتی فکر می کنید تمامی مدل های مختلف فیلم سازی قبلاً ساخته شده و در سال ۱۳۹۲ فیلم «ماهی و گربه» بدون داشتن حتی یک کات ساخته می شود می توان به یاد دیالوگی از قدرت (فرامرز قریبیان) در فیلم گوزن ها (مسعود کیمیایی) ۱۳۵۴ افتاد که می گفت: «هنوزم چیزای قشنگ تو این دنیا هست.» پس هنوز می شود به سینمای ایران امیدوار بود...

،، از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲، سینمای ایران بدترین دوران خود را طے می کند. یا فیلم ها توقیف می شوند، یا اگر هم اکران می شوند با تم تکراری قیام علیه ظلم مواجه هستیم که در اکثر آن ها بازیگر زن یا وجود ندارد یا در حد گذرا است! جلوگیری از ستاره سازی دیگر ویژگی شاخص این دوران است،



ماجراداد

نشریه انجمن
اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم
پزشکی مشهد

غرور منقطع النسل این افاقے ها
و چشم های پراز اشک بچہ ماہے ها

چنارهای نگون بخت مانده در پاییز
بهارهای دروغین شمعدانے ها

به گوش های تو بستند زوزه هاشان را
به احمقانه ترین شکل، این قناری ها

بشین و اشک بریز آخرین شبت را هم
طمع به چشم تو دارند، جمع قاری ها

سکوت، شعر عجیبے است. بشنواش گاہے
برای دل خوشے شاه ها و قاضے ها



حمید رضا قابل
دانشجوی دکتری رشتهٔ مہر ۹۱

معمول است که به رسم احترام و نکوداشت، پس از فقدان عزیزان و بزرگان، از خاطرات و مشی آنان سخن میگویند و می نویسند تا در دفتر تاریخ بماند. برای ما که نه با ایشان مانوس بوده ایم و نه سابقه گفت گویی وجود داشته، پسندیده است که یکی از سخنرانی های ایشان را نقل کنیم. استاد فیرحی در گفتاری از تاریخ صدر اسلام، اشاره به تغییر روند ساختاری و عملکردی دولت اسلامی دارد. در تصویر ایشان، دولت اسلامی متشکل از جامعه ای داوطلب برای امور دولت است که هم عرض که برای آرمانی مشترک در کنار هم جمع شده بودند، در وقت نیاز و جنگ از هر چه داشتند دریغ نمی کردند، و مسیر خود را رسیدن به دنیای معنوی و مادی بهتر در عین ارتقای جایگاه خود نزد خویشان و خدا می دیدند تشکیل شده بود. همه در کار دولت بودند همکاری میکردند و در زمان لازم اعتراض می نمودند. امتیاز عملکردها و سوابق، در جهانی دیگر محاسبه می شد. قدرت تصمیم نهایی اگرچه در اختیار پیامبر بود، اما به صورت مدام و در هر فوری که برای هر تصمیم صورت می گرفت، این اعطای قدرت با بیعت مجدد احیا می شد. دولت ثروتی اندوخته نداشت، غنائم جنگها به صندوق دولت سرازیر نشده بود و کسی برتری طلبان را اعتنایی نداشت. بعد ها که غنائمی افزوده شد، در ابتدا توزیع مساوی داشت و خلیفه معتقد بود، اجر جهاد و رشادت ها با خداست، و حسابش در جهانی آخری است؛ پس آنچه حق الشهم از بیت المال است صرفا برای قوت دنیاست. به تدریج که فتوحات فزونی می یابد و ثروت و سرزمین های تحت سیطره دولت کثرت می پذیرد، و از سویی مواجهه با قدرت های بزرگ و سایر ملت ها و دولت ها اتفاق می افتد، امکان ایجاد مناسبات راتنی برای کارگزاران حکومت اسلامی جا می افتد. آنان بر حسب فراگیری و الگو پذیری از دولت های با سابقه و مسلط بیرونی از یکطرف، و فاصله گرفتن از شکل آرمانی افکار و اندیشه های صدر اسلام از طرفی، بر خود جایز می دیدند که مانند دیگر دولت ها عمل کنند. تقسیم سهم از غنائم بنحوی مبتنی بر نزدیکی خویشی به پیامبر و متأثر از سابقه اسلام شد. شخص حاکم تصمیم گیر درباره حجم عظیمی از ثروت های سرازیر شده به جامعه اسلامی بود. ایشان این امکان راتنی شدن توزیع ثروت های کلان را مشابه اقتصاد نفتی می داند و معتقد است شهروند چیره خوار دولت محال است که بتواند ناظر دولت باشد. این نقطه آغاز فساد سیستمیک بود. اگرچه در ابتدای تغییر شکل تخصیص بیت المال از حالت مساوی به توزیع بر حسب نزدیکی به پیغمبر و اولی بودن در اسلام، حق تبدیل ثروت به سرمایه از صحابه سلب شده بود؛ اما توانست مانع فساد

فرزندان ایشان شود. به علاوه اینکه در فاصله ای کوتاه همان قاعده

نیز کنار رفت، و مجاهدان دیروز یا فرزندانشان، تبدیل به

زمین داران و مالکان جامعه شدند. حالت اعتراض و بغض

فروخته همراه با ترس، در چنین جامعه ای ایجاد می

شود که فشار سیاسی قضایی روی جامعه است و فضای

بیان مشکلات و مخالفت ها نیست. جامعه ای که معترض

است اما حق گفتن آن را ندارد و شرایط را مهیا نمی

بیند. ایشان کلام امام حسین که میگوید انا قلیل العبره را

به معنی من کشته بغض های فروخته ام ترجمه میکنند.

جامعه ای که دولت و مردم دچار گسست ساختاری میشود،

بشدت امنیتی می شود و حکومت بیشترین خشونت ها و عدم

شفافیت ها را برای حفظ حکومت به کار می بندد. ایشان بنا

به نقل قولی میگوید، روش حفظ حکومت توسط معاویه این

بود که در حین بیداری و عصیان مردم نخ حکومت مرکزی را

فل میکرد، و در زمان خواب مردم و خستگی از مطالبه تغییر،

او بیدار بود و دوباره نخ را به سمت خود میکشید، در کنار این

که نخبان جامعه را یک به یک و در این مدت حذف میکرد.

جامعه ای که بین باور های خودش و وضعیت عینی جامعه تضاد می دید،

دچار نihilism می شد. دینی که بنا بود مجموعه ای از فضایل و کرامات را

به ارمغان بیاورد در عمل او را به بردگی گرفته بود. چنین انسانی ناچار

بود که یا باورها را بیهود انگارد و دنیا را دریابد، پاکیزه بخورد و گوارا

بنوشد؛ و چنین امری در میان آنانی که میخواستند، جز برای ثروتمندان جامعه

مقدور نبود. اما ققرا و ضعیفان، دنبال آرمان بودند و حسین بن علی را بلند گوی

این آرمان می دیدند. جامعه ای که دچار ظلم ساختاری شد و صدای مصلحان خفه

شد، بطور قهری در سیب سقوط افتاده است و هیچ مانعی از آسمان نخواهد آمد.

پادشاهان گرامی و نامشان ماندگار.



ماجراداد

